

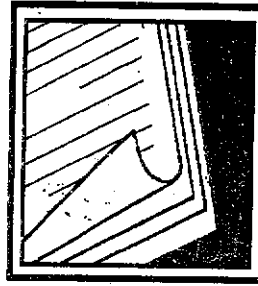
حشو در لغت

حشو در لغت به آنچه مانند پنبه و پشم و پر در میان بالشت و لحاف و جامه کنند، اطلاق می‌شود. سعدی می‌گوید: قبا گر حریر است و گر پرنیان / بناچار حشوش بود در میان. این واژه با توسع به هر چیزی که با آن درون چیزی را پر کنند، و با توسع بیشتر به درون هر چیزی گفته می‌شود. چنانکه ناصر خسرو گفته است: گر بدین مال رغبت است تو را / کیست از حشوها بدو پرداز. معانی دیگر حشو عبارت است از: زاید، بی‌مصرف، بیهوده، شتران خرد و مردم فرومایه. معادل این واژه در فارسی آگنه، آگنه، آگنش و آکنش است. همان‌گونه که سوزنی می‌گوید: شد زمستان و زجودت بنه‌ای می‌خواهم / ابره و آستر و آگنه‌ای می‌خواهم. از آنجا که با حشو درون چیزی را پر می‌کنند (و اساساً با هر چیز نامرغوبی می‌توان درون چیزی را پر کرد) و معمولاً حشو را چیز ارزشمندی می‌پوشانند، بار معنایی آن منفی و اصولاً قبیح است. چنانکه سعدی در بیت ذیل حشو را به معنی جامه کم‌بها آورده است: ور آوازه خواهی در اقلیم فاش / برون حله کن گو درون حشو باش. تنها هنگامی که برای حشو قید «ملیح» و «متوسط» آورده شود، بار معنایی مثبت یا خنثی پیدا می‌کند. بنابراین اصل و اساس این است که حشو، قبیح است و اگر قبیح نبود حشو نامیده نمی‌شد.^۱

حشو در اصطلاح علوم بلاغی

حشو در علوم بلاغی، که به آن اعتراض یا اعتراض الکلام قبل التمام نیز گویند، آن است که در میان بیت یا جمله، جمله یا کلمه‌ای بیاورند که در معنی بدان نیازی نباشد و حذف آن خللی به مقصود نرساند. به این جمله یا کلمه، جمله معترضه یا کلمه زاید می‌گویند. به دیگر سخن می‌توان گفت حشو جمله معترضه یا کلمه زایدی است که در میان بیت یا جمله‌ای می‌آید و اگر آن را حذف کنیم، خللی در معنی و مقصود نمی‌افتد.

۱. جرجانی می‌گوید: حشو مطلقاً ناپسند و مضرود است. زیرا خالی از فایده است و بهره‌ای از آن حاصل نمی‌شود. و اگر فایده و بهره‌ای داشت دیگر حشو نامیده نمی‌شد و لغو به حساب نمی‌آمد. عبدالقاهر جرجانی. اسرار البلاغة. تصحیح هلموت ریتز. (استانبول، وزارة المعارف، ۱۹۵۴). ص ۱۹. و نیز رجوع شود به ترجمه جلیل تجلیل. (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰). ص ۱۱-۱۲. همچنین تهانوی می‌گوید: «در اصطلاح اهل عرب حشو همیشه بی‌فایده می‌باشد، هیچ رقت مفید نبود.» محمد اعلی تهانوی. کشف اصطلاحات الفنون. (تهران، کتابفروشی خیام، ۱۹۶۷). ج ۱، ص ۳۹۶.



مقاله

حشو قبیح

محمد اسفندیاری

سندتی می‌بایدت لب دوختن
وز سختدانان سخن آموختن
تا نیاموزد نگوید صدیکی
ور بگرید حشو گوید بی‌شکی
مولوی

راست این است که امروزه حشو قبیح بس شایع و سکه رایج شده و حتی به قلم دانشوران و ابدانان راه یافته و از قبح آن کاسته شده است. با وجود این تاکنون پژوهش مستقلی در این باره صورت نبسته و مصداقهای آن نمایانده نشده و درخت ادب پارسی از شته حشو قبیح وجین نشده و کتابها از این آفت هراس نگردیده است. مقاله حاضر عهده دار پژوهش درباره حشو قبیح و بیان مصداقهای آن است. من الله الاستعانة و علیه التکلان.

شمس قیس رازی در تعریف «اعتراض الکلام قبل التمام» گفته است:

اعتراض آن است کی شاعر در اثنای بیت لفظی برای تمامی شعر بیارد کی معنی بدان محتاج نباشد و آن را حشو خوانند؛ یعنی انبارش بیت.^۲

همچنین میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری در این باره گفته است:

این صنعت در اصطلاح آن است که شاعر کلامی در سلک عبارت کشد و قبل از اتمام آن، در اثنای بیت، لفظی یا زیادت مندرج سازد که معنی بیت از آن مستغنی باشد و باز از آنجا تجاوز کند و به سر معنی اوّل باز رود و این لفظ حشو خوانند.^۳

حشو بر سه نوع است: حشو ملیح^۴، حشو متوسط و حشو قبیح. حشو ملیح عبارت از جمله معترضه یا کلمه زایدی است که موجب عذوبت و رونق سخن می شود و یا بر آن می افزاید. حشو ملیح بیشتر در دعا و نفرین و خطاب واقع می شود. مانند این شعر شرف الدین اصفهانی:

دی - که پایش شکسته باد - برفت
گل - که عمرش دراز باد - آمد

در بیت فوق نفرین «که پایش شکسته باد» و دعای «که عمرش دراز باد» حشو ملیح است و جمله ساده ای را (دی برفت / گل آمد) عذوبت و زینت داده است.

حشو متوسط عبارت از جمله معترضه یا کلمه زایدی است که نه موجب رونق و زینت سخن می شود و نه از آن می گاهد. مانند «ای دوست» در شعر ذیل:

گر خیره مرا زیر و زیر خواهی کرد
از عمر خود - ای دوست - چه بر خواهی کرد

حشو قبیح عبارت از کلمه زایدی است که بکلی بی فایده است و موجب قبح صورت سخن و گاه دگرگونی معنی می شود. مانند «چشم» و «سر» در شعر ذیل:

گر می نرسم به خدمت معذورم
زیرا رمدم چشم و صداع سرم است^۵

رمد به معنی درد چشم و صداع به معنی درد سر است و لذا با ذکر رمد نیازی به ذکر چشم و با گفتن صداع نیازی به گفتن سر نیست و این دو حشو قبیح است.

مثال دیگر حشو قبیح عبارت از کلمه «شکم» در شعر ذیل است:

دشمنت را صداع سر بادا
یا که با این همه کناک شکم

کناک خود به معنی پیچش شکم است و لذا با گفتن کناک نیازی به ذکر شکم نیست و تعبیر فوق متضمن حشو قبیح است.

حشو قبیح و متوسط جنبه هنری ندارد و تنها حشو ملیح از صنایع ادبی شمرده می شود.

حشو قبیح در کتابهای بلاغی (پیشینه بحث)

در کتابهای بلاغی مستقلاً یا به طور ضمنی از حشو و انواع آن بحث شده است. البته از حشو قبیح کمتر از دیگر انواع حشو سخن رفته و گاه به آن اشاره نیز نرفته است. دلیل آن هم روشن است: حشو قبیح ناسازگار با بلاغت است و سخن را معیوب و قبیح می کند و در کتابهای بلاغی - که از بلاغت و آرایشهای سخن بحث می شود - جایی برای آن نیست و یا جایی بس تنگ است. به هر رو چون تنها حشو ملیح موجب عذوبت و رونق سخن می شود و ارزش بلاغی دارد، در کتابهای بلاغی بحث اصلی به آن اختصاص داده شده است. آنچه هم درباره حشو قبیح گفته شده، استطرادی و طفیلی حشو ملیح و بس اندک است؛ تا آنجا که اگر همه آنچه را متقدمان و متأخران و معاصران درباره حشو قبیح گفته اند گردآوری کنیم، از حدود یک صفحه (سی سطر) بیشتر نمی شود. مثالها و مصداقهایی هم که برای حشو قبیح آورده اند بالغ بر شش مورد است.

این بنده با مراجعه به بیست کتاب بلاغی^۶، که در هزار سال گذشته نوشته شده، همین چند مثال و مصداق را برای

۲. شمس الدین محمد بن قیس رازی. المعجم فی معایر اشعار المعجم. تصحیح محمد قزوینی و مدرّس رضوی. (چاپ سوم: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰). ص ۳۷۸-۳۷۹.

۳. کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری. بدایع الانکار فی صنایع الاشعار. ویراسته و گزارده میرجلال الدین کزازی. (چاپ اول: تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹). ص ۱۱۶.

۴. حشو ملیح را حشو لوزینیج و حشو لوزینه نیز می گویند. (لوزینه نوعی شیرینی است که با مغز بادام و شکر و پسته و گلاب درست می کنند.)

۵. این بیت را با تصرف بدین گونه هم نقل کرده اند: گر خدمت تو نامدم جرم بیوش / عذرم رمد چشم و صداع سر بود.

۶. برخی از کتابهایی که به آنها مراجعه شده عبارت است از: حدائق السحر، المعجم فی معایر اشعار المعجم، دقایق الشعر، بدایع الانکار، کنز القوائد، ترجمان البلاغه، قوّه الادب، قوّه نجفی، مدارج البلاغه، حدائق البلاغه، نخبة الیسان، هجران گفثار، فنون بلاغت و صناعات ادبی، اصول علم بلاغت در زبان فارسی. علاوه بر کتابهای مزبور به فرهنگها و کتابهای لغت مراجعه شده است. مانند: فرهنگ آندلراج، لغتنامه دهخدا، فرهنگ اصطلاحات ادبی، فرهنگ ادبیات فارسی دی.

لایفک آن باشد. مانند: عسل شیرین، روغن چرب، رطب تازه، رطب شیرین. کمترین و روشترین مصداقهای حشو قبیح از این نوع است.

۶. قواعد دستور زبان رعایت نشود و در نتیجه کلمات یا ترکیباتی در جمله آورده شود که به بخشی از ترکیبات و یا یکی از کلمات نیازی نباشد. مانند: منزلگاه، اعلامتر، شهرک کوچک. چون این نوع از حشو در آثار بزرگان ادب فارسی آمده است، نمی توان آن را قبیح شمرد.

مصداقهای حشو قبیح

در ذیل به ذکر دهها مصداق حشو قبیح می پردازیم و برای برخی از آنها - که لازم است - توضیحی کوتاه می آوریم. پیشتر باید گفت که چون درباره مصداقهای حشو قبیح سخن نرفته و این موضوع به نقد و نظرخواهی گذاشته نشده، دور نیست که نویسنده گاه آنچه را حشو نیست، حشو شمرده باشد و دیگر گاه آنچه را حشو است از قلم انداخته باشد. پس بسزاسیت به ارباب علم و ادب گفته شود حیف است ذوالفقار علی در پیام و زبان شما در کام باشد.

(۱)

مصداقهای نوع اول از حشو قبیح

* ابوی من

ابوی یعنی منسوب به اب، پدری. و در تداول فارسی زبانان یعنی پدر من. بنابراین ابوی من حشو قبیح است. یا باید گفت ابوی و یا پدر من. اما تعبیراتی چون ابوی او، ابوی ایشان، ابوی شما و مانند آنها غلط است.

* اخوی من

* در پاسخ جواب دادن

به جای جمله هایی مانند «در پاسخ جواب داد»، باید گفت: «پاسخ داد»، یا «جواب داد».

* سؤال پرسیدن

به جای جمله هایی مانند «می خواهم از شما سؤالی بپرسم» - که در رادیو و تلویزیون گفته می شود - باید گفت:

۷. البته در کتابهای بلاغی چند مثال دیگر برای حشو قبیح آورده شده که همه آنها از مترادفات است و در شعر آمده و برای پر کردن وزن استعمال شده و در واقع تطویل است. در این باره سخن خواهیم گفت.

۸. در کتابهای بلاغی عربی نیز در حدود پنج مثال برای حشو قبیح آورده که معروفترین آنها «صداع الرأس» و «الامس قبله [اليوم]» است. صداع سر در فارسی هم رایج است؛ اما مثال اخیر (دیروز گذشته) رایج نیست.

حشو قبیح یافته است: صداع سر، رمدم چشم، کناک شکم، اشک چشم، ساعد دست، خفقان دل. ۷. سه مثال اخیر را ملاحظه کنید و اعظ کاشفی و مثال پیش از آن را شاه شهاب انصاری ذکر کرده است؛ دیگران به همان صداع سر و رمدم چشم بسنده کرده و همواره آن را تکرار کرده اند. ۸.

گمان نمی رود گذشتگان خیلی بیش از این برای حشو قبیح مثال آورده باشند. اگر دست بالا را هم بگیریم و مثالهای فوق را بیشتر فرض کنیم، به ده مورد می رسد. البته عیبی بر آنها نیست. لابد کمتر به حشو قبیح برخورد کرده بودند و لذا همه آنچه در چینه داشتند همین بود و «کمبال الجود بذل الموجود». و یا اینکه به مصداق «کم ترك الاول للآخر»، همه آنچه را باید بگویند، نگفتند و بخشی از گفتنیها را برای ما گذاشتند. بنابراین غیب بر ما و معاصران ماست که به آنچه گذشتگان درباره حشو قبیح گفتند، چیزی نیفزودند و به گفته ها و مثالهای آنها بسنده کردند و همانها را در آثار خویش تکرار کردند و تو گویی «ما ترك الاول للآخر» گفتند. با اینکه امروزه می توان دهها مثال برای حشو قبیح آورد. در پی مثالهای متعددی برای حشو قبیح خواهیم آورد؛ اما پیش از آن به انواع حشو قبیح می پردازیم و مثالهایی را که برای حشو قبیح خواهیم آورد، دسته بندی می کنیم. از این طریق، علل پیدا شدن حشو قبیح دانسته خواهد شد.

انواع حشو قبیح

حشو موجبات متعددی دارد و هنگامی واقع می شود که:

۱. دو کلمه معادل هم (از دو زبان)، که هر دو افاده یک مقصود می کنند، در کنار هم بیاید. مانند: ابوی من، شب لیلۃ القدر، سؤال پرسیدن، فرشته ملک الموت.

۲. دو کلمه معادل هم (از یک زبان)، که هر دو افاده یک مقصود می کنند، در کنار هم بیاید. مانند: پس بنابراین، فقط مختص، فریضه واجب.

۳. دو کلمه معادل هم (از یک یا دو زبان)، که هر دو افاده یک مقصود می کنند، با فاصله در یک جمله بیاید. مانند: همچنین ... نیز، چون ... لذا، امروزه ... معاصر.

۴. دو کلمه که از ذکر یکی معنی دیگری استفاده می شود، در کنار هم یا در یک جمله بیاید. مانند: تهویه هوا، مفید فایده، صعود به بالا، سن ... سالگی، زلزله زمین. بیشترین

و پوشیده ترین مصداقهای حشو قبیح از این نوع است. ۵. استعمال صفتی که بر موصوف چیزی نیفزاید و جزء

«می خواهم از شما سؤالی بکنم»، یا «می خواهم از شما چیزی بپرسم».

* حسن خوبی

از مصداقهای رایج حشو قبیح در فارسی عامیانه است. به نظر می رسد علت رواج آن، این است که چون حسن و خوبی به صورت حسن خوبی خوانده می شود، عده ای پنداشته اند که این یک تعبیر است و بتدریج حسن خوبی گفته اند.

* شب لیلۃ القدر

* شب لیلۃ الدفن

* سال عام الحزن

* سال عام الفیل

* سنگ حجرالاسود

* فرشته ملک الموت

* نیمرخ صورت

* سوابق گذشته، سابقه گذشته

سوابق گذشته رایجتر از سابقه گذشته است.

* استارت شروع

استارت (Start) یعنی حرکت کردن، شروع کردن، شروع. بنابراین یا باید گفت شروع و یا استارت.

* روزنامه وال استریت ژورنال

ژورنال (Journal) یعنی روزنامه وال استریت (Wall street) نام روزنامه ای است. بنابراین یا باید گفت روزنامه وال استریت و یا وال استریت ژورنال.

* تخته وایت بُرد

بُرد (Board) یعنی تخته و وایت بُرد (White Board) یعنی تخته سفید که در مدرسه ها بر دیوار نصب می کنند و روی آن می نویسند. بنابراین یا باید گفت تخته سفید و یا وایت بُرد.

* گارد محافظت

گارد (Garde) یعنی محافظت، نگهبانی، گروهی که مأمور محافظت از کسی یا جایی باشند. بنابراین نیازی نیست که گارد محافظت یا گارد نگهبانی گفته شود.

* گارد نگهبانی

* گارد محافظ

* گارد نگهبان

* فینال آخر

فینال (Final) یعنی آخرین، آخری، آخر، نهایی، و در اصطلاح ورزشی به مسابقه آخر گفته می شود. بنابراین یا باید گفت مسابقه آخر و یا فینال.

* فینال نهایی

* دهم عاشورا

روز دهم ماه محرم را عاشورا می گویند. بنابراین یا باید دهم محرم و یا عاشورا گفت.

* پیمان حلف الفضول

به پیمانی که قریشیان در خانه عبدالله بن جدعان بستند تا نگذارند به هیچ غریبی ستم شود، حلف الفضول می گویند. حلف یعنی پیمان و حلف الفضول به معنی پیمان جوانمردان است. از این رو نباید پیمان حلف الفضول گفت.

* دست یداللهی

* به رأی العین دیدن

رأی العین یعنی به چشم دیدن و به رأی العین یعنی به دیدن چشم. بنابراین یا باید به رأی العین گفت و نه به دیدن چشم. با وجود این تعبیر به رأی العین دیدن در متون کهن فارسی آمده است. از جمله فرخی گفته است: بتوان دید از او به رأی العین / آنچه یابی ز روستم به خیر. و در تاریخ بیهقی آمده است: «همیشه می خواستم که آن را بشنوم از معتمدی که آن را به رأی العین دیده باشد».

* برکه و آبگیر

برکه و آبگیر هر دو به یک معنی است و اضافه کردن یکی به دیگری موجب بروز حشو قبیح می گردد. با وجود این تعبیر برکه آبگیر در شعر نظامی آمده است: به پیرامن برکه آبگیر / ز سوسن بیفکن بساط حریر.

* درمانگاه دار الشفاء

* دانشگاه جامعه الصادق

* کتابخانه مکتبه ...

مکتبه هم به معنی کتابفروشی و هم کتابخانه است. در صورتی که مقصود از مکتبه، کتابخانه باشد، نباید کتابخانه مکتبه ... گفت. بنابراین هنگام نام بردن از مکتبه امیرالمؤمنین - که کتابخانه است - یا نباید کتابخانه امیرالمؤمنین گفت و یا مکتبه امیرالمؤمنین.

* کتابفروشی مکتبه ...

در صورتی که مقصود از مکتبه، کتابفروشی باشد، نباید کتابفروشی مکتبه ... گفت.

(۲)

مصادقاتهای نوع دوم از حشو قبیح

* پس بنابراین

پس و بنابراین هنگامی که در آغاز جمله بیاید، افاده یک معنی می‌کند. از این رو در چنین جمله‌هایی: «او نویسنده است. پس بنابراین خیلی کتاب خوانده است»، یا باید کلمه پس را به کار برد و یا کلمه بنابراین را. تعبیرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

* بنابراین پس

* پس از این رو

* از این رو پس

* پس در این حال

* در این حال پس

* پس در این صورت

* در این صورت پس

* پس در نتیجه

* در نتیجه پس

* پس بدین سبب

* بدین سبب پس

* محال ممتنع

محال و ممتنع هر دو به یک معنی است و جمع این دو بدون واو عطف غلط است. ممکن است علت رواج تعبیر محال ممتنع این باشد که چون محال و ممتنع به صورت محال ممتنع خوانده می‌شود، عده‌ای پنداشته‌اند که این یک تعبیر است و آن را به صورت محال ممتنع نوشته‌اند و بتدریج محال ممتنع خوانده‌اند.

* حشو زاید

حشو و زاید هر دو به یک معنی است و جمع این دو بدون واو عطف غلط است. ممکن است علت رواج تعبیر حشو زاید این باشد که چون حشو و زاید به صورت حشو زاید خوانده می‌شود، عده‌ای پنداشته‌اند که این یک تعبیر است و آن را به صورت حشو زاید نوشته‌اند و بتدریج حشو زاید خوانده‌اند.

* فقط مختص، فقط مخصوص، فقط منحصر به، فقط

اختصاص به

فقط بیانگر اختصاص است. مثلاً هنگامی که گفته می‌شود «این کتاب فقط برای شماست»، یعنی اختصاص به شما دارد. از این رو با ذکر کلمه فقط نیازی به کلمه مختص (و نظایر آن) نیست. بنابراین نباید گفت: «این کتاب فقط

* تاب تحمل

از رایجترین مصادقاتهای حشو قبیح است. تاب و تحمل هر دو به یک معنی است و جمع این دو بدون واو عطف غلط است. ممکن است علت رواج آن، این باشد که چون تاب و تحمل به صورت تاب تحمل خوانده می‌شود، عده‌ای پنداشته‌اند که این یک تعبیر است و آن را به صورت تاب تحمل نوشته‌اند و بتدریج تاب تحمل خوانده‌اند. البته اگر تاب در معنی توانایی و طاقت، و تحمل در معنی هائیز داشتن استعمال شود، تعبیر تاب تحمل، به معنی توانایی بار برداشتن، حشو قبیح نیست.

* صدر نخست، صدر اوّل

صدر نخست در جمله‌هایی مانند «در صدر نخست اسلام...» یا «در صدر نخستین اسلام...» کمابیش رایج است. حال آنکه صدر و نخست یک معنی دارند و تعبیر رایجتر «در صدر اسلام» درست است.

گفتنی است صدر، به معنی بالای هر چیز و اوّل آن، خود می‌تواند مراتبی داشته باشد. مثلاً صدر اسلام می‌تواند به معنی سال اوّل ظهور اسلام تا چند دهه بعد از آن باشد. بنابراین اگر مقصود از صدر نخست یا صدر اوّل اسلام، سالهای نخست آن دهه‌ها باشد، حشو قبیح نیست.

* سیر گردش

از تعبیرات رایجی است که در هنگام بیان گزارش کار استعمال می‌شود. مثلاً: «سیر گردش کار در این مؤسسه چنین است...». حال آنکه سیر و گردش یک معنی دارند و با گفتن یکی نیازی به ذکر دیگری نیست.

* لذا به این دلیل

لذا و لهذا قید مرکب و برای بیان علت و به معنی به این دلیل، به این جهت، به این سبب، برای این، از این رو و بدین علت است. بنابراین یا باید لذا و یا معانی فارسی آن را گرفت. تعبیرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

* لذا به این جهت

* لذا به این سبب

* لذا برای این

* لذا از این رو

* لذا بدین علت

تعبیر اجازه رخصت و اجازه مرخصی - که هنگام وداع گفته می شود - مشتمل بر حشو قبیح است؛ زیرا رخصت خود به معنی اذن و اجازه و اجازه حرکت و کوچ است.

*** اجازه مرخصی**

*** نیز هم**

قید نیز و هم یک معنی دارد و با آوردن یکی نیاز به دیگری نیست. به جای جمله هایی مانند «حسن آمد، برادرش نیز هم آمد»، باید گفت: «... برادرش نیز آمد»، یا «... برادرش هم آمد». با وجود این در متون کهن فارسی گاهی هم پس از نیز آمده و تعبیر نیز هم استعمال شده است. از جمله سعدی غزلی دارد که ردیف آن «ما نیز هم بد نیستیم» است: ای سرو بالای سهی کز صورت حال آگهی / وز هر که در عالم بهی ما نیز هم بد نیستیم. همچنین حافظ غزلی دارد که ردیف آن «نیز هم» است: دردم از یار است و درمان نیز هم / دل فدای او شد و جان نیز هم. تعبیر نیز هم در ادب پیش از سعدی و حافظ سابقه دارد. از جمله فردوسی گفته است: کسی دیگر از رنج ما برخوردار / نماند بر او نیز هم بگذرد. همچنین نظامی گفته است: تو دور و من از تو نیز هم دور / رنجور من و تو نیز رنجور. از آنجا که این تعبیر در متون کهن فارسی فراوان آمده، استعمال آن جایز است؛ اما به گفته مؤلف فرهنگ انجمن آرا: اگر نیز هم نگویند بهتر است.

(۳)

مصداقهای نوع سوم از حشو قبیح

*** همچنین ... نیز**

جمع همچنین و نیز در یک جمله و برای بیان یک موضوع موجب بروز حشو قبیح می شود. مثلاً: «سعدی از شاعران بزرگ ایران است که همه آثار او چاپ شده است. همچنین مولوی نیز از شاعران بزرگ ایران است که ...» در چنین جمله هایی یا باید همچنین آورد و یا نیز.

*** نیز ... همچنین**

*** همچنین ... هم**

*** افزون بر این ... نیز، افزون بر آن ... نیز**

جمع افزون بر این و نیز در یک جمله و برای بیان یک موضوع موجب بروز حشو قبیح می شود. به جای جمله هایی مانند «او نویسنده بود. افزون بر این شاعر نیز بود»، باید گفت: «او نویسنده بود. افزون بر این شاعر بود»، یا «او نویسنده بود. شاعر نیز بود».

مختص شمایست». البته هنگامی که قصد تأکید باشد و تأکید هم وجهی داشته باشد، فقط و مختص را می توان با هم جمع کرد. مانند: «ستایش فقط مختص خداوند است».

*** تنها ویژه**

*** مدخل ورودی**

مدخل یعنی جای داخل شدن، راه داخل شدن، موضع ورود، ورودی. بنابراین یا باید مدخل و یا ورودی گفت.

*** خانه سرا**

از مصداقهای رایج حشو قبیح است. خانه و سرا تقریباً یک معنی دارند و با گفتن یکی نیازی به ذکر دیگری نیست.

*** فریضه واجب**

*** و ... غیره**

سه نقطه (...) نشانه تعلیق و به معنی غیره و الی آخره (مختصر آن: الخ) و در حکم یک کلمه است. جمع این نشانه با کلماتی چون غیره و الی آخر و الخ و مانند اینها جایز نیست و با آوردن یکی نیازی به دیگری نیست. بنابراین در جمله هایی مانند «آثار مولوی، مانند مثنوی و دیوان شمس و ... غیره خواندنی است»، یا باید «و ...» گفت و یا «و غیره».

*** و ... الخ**

*** و غیره ...**

*** و الخ ...**

*** پس پشت**

پس و پشت هر دو به یک معنی است و با گفتن هریک نیازی به ذکر دیگری نیست. ترکیب پس پشت در زبان گفتار امروز رایج نیست و تنها عده ای در زبان نوشتار استعمال می کنند. از آنجا که این ترکیب در متون کهن فارسی بسیار استعمال شده و از جمله فردوسی دهها بار آن را به کار برده، استعمال آن جایز است.

ظاهر آن ترکیب پس پشت به قیاس پیش رو ساخته شده است. حال آنکه پیش علاوه بر معنی رو و روبرو و جلو و مقابل و برابر، دو معنی دیگر دارد: سوی و طرف (مثلاً گفته می شود: پیش او رفتیم)، نزد (مثلاً گفته می شود: پیش من بود). بنابراین معنی جمله «این کتاب در پیش روی من است»، این است: «این کتاب در طرف مقابل من است». از این رو پیش رو معنی محصلی دارد و مشتمل بر حشو قبیح نیست؛ حال آنکه پس پشت بر اساس منطق زبان متضمن حشو قبیح است.

*** اجازه رخصت**

است و با ذکر آن نیازی به گفتن فایده نیست. به جای مفید فایده باید گفت دارای فایده، فایده‌دهنده، بافایده، مفید.

* **شمر شمر**

* **منتج نتیجه**

* **عقیده عمومی بسیاری از مردم، عقیده عمومی اغلب مردم**
عقیده عمومی یعنی عقیده بسیاری از مردم. عقیده همه مردم یا معدودی از آنها را عقیده عمومی نمی‌گویند. بنابراین با گفتن عقیده عمومی نیازی به گفتن بسیاری از مردم یا اغلب مردم نیست. یا باید گفت عقیده عمومی و یا عقیده بسیاری از مردم.

* **بازوی دست**

* **ران پا**

ران پا به قیاس مج پا گفته می‌شود. حال آنکه مج، مشترك در دست و پا است، اما ران فقط در پا است.

* **بزاق دهان**

* **حدقه چشم**

* **مردمک چشم**

مردمک به سیاهی کوچکی که در میان سیاهی چشم است، گفته می‌شود. معنی دیگر آن مردم خرد است که در این صورت تصغیر کلمه مردم است. معمولاً از سیاق جمله دانسته می‌شود که مردمک به معنی سیاهی در چشم است و یا مردم خرد. از این رو با گفتن مردمک نیازی به ذکر چشم و دیده و بصر نیست و اینها از کلمه مردمک فهمیده می‌شود.

با وجود این تعبیر مردمک چشم و مردمک دیده و مردمک بصر در متون کهن فارسی فراوان آمده و لذا استعمال آنها جایز است.

* **مردمک دیده**

* **مردمک بصر**

* **سرمه چشم**

* **سرمه دیده**

گاه لازم است کلمه سرمه به چشم و دیده اضافه شود. مثلاً: خاک پای معشوقش را سرمه چشم می‌کرد. در متون کهن فارسی نیز تعبیر سرمه چشم و سرمه دیده به مناسبتی آمده است. خاقانی گفته است: سرمه دیده ز خاک در احمد سازند / تا لقای ملک العرش تعالی بینند. همچنین عطار گفته است: از درش گردی که آرد باد صبح / سرمه چشم جهان بین من است.

* **پلک چشم**

پلک به پوست بالا و پایین چشم گفته می‌شود. از این رو

با گفتن پلک نیازی به ذکر چشم نیست و چشم از آن فهمیده می‌شود. با وجود این تعبیر پلک چشم در متون کهن فارسی آمده است.

* **سفره غذا**

* **گوشواره گوش**

* **دستبند دست**

* **گردن‌بند گردن**

* **خلخال پا**

* **دستکش دست**

* **ریسک خطرناک**

ریسک (Risk) یعنی احتمال خطر و ضرر، اقدام به کاری که احتمال خطر در آن باشد. بنابراین با گفتن ریسک نیازی به ذکر خطرناک نیست و خطرناک از آن استفاده می‌شود.

* **استادیوم ورزشی**

استادیوم (Stadium) یعنی ورزشگاه. بنابراین با گفتن استادیوم نیازی به ذکر ورزشی نیست و ورزشی از آن استفاده می‌شود.

* **استارت اوگ**

استارت (Start) یعنی حرکت کردن، آغاز کردن، آغاز. بنابراین با گفتن استارت نیازی به ذکر اوگ نیست و اوگ از آن استفاده می‌شود.

* **کلاه کاسکت**

کاسکت (Casquette) یعنی کلاه لبه‌دار. بنابراین با گفتن کاسکت نیازی به ذکر کلاه نیست و کلاه از آن فهمیده می‌شود.

* **واگن قطار**

واگن (Wagon) در تداول فارسی به هریک از اتاقکهای قطار گفته می‌شود. بنابراین یا باید گفت اتاقک قطار و یا واگن.

* **کمدی خنده‌دار**

کمدی (Comedy) یعنی نمایش خنده‌دار. بنابراین یا باید گفت نمایش خنده‌دار و یا کمدی.

* **کنسرت موسیقی**

کنسرت (Concert) یعنی ساز و آواز هماهنگ، قطعه‌ای موسیقی که با ابزارهای مختلف موسیقی هماهنگ باشد. بنابراین نیازی نیست که کنسرت موسیقی گفته شود.

* ارکستر موسیقی

ارکستر (Orchester) به گروهی که یک قطعه موسیقی را اجرا می کنند، گفته می شود. بنابراین نیازی نیست که ارکستر موسیقی گفته شود.

* جاده شوسه

شوسه (Chaussée) یعنی جاده هموار و ساخته و پرداخته شده. و در تداول فارسی به جاده اتومبیل رو و شن ریزی شده که آسفالت نیست گفته می شود. بنابراین یا باید گفت جاده هموار و جاده صاف و یا شوسه.

* راه شوسه

* شوfer ماشین

شوfer (Chauffeur) هم به کسی که مأمور مواظبت از ماشین بخار است و هم به راننده ماشین گفته می شود. در فارسی معنی اخیر رایج است و لذا یا باید گفت راننده ماشین و یا شوfer.

* میسیونر مذهبی

میسیون (Mission) یعنی هیئت تبلیغات مذهبی، امور سیاسی، امور فرهنگی و ... که به جایی می روند. از این رو هم میسیونر مذهبی وجود دارد و هم میسیونر سیاسی و ... با وجود این میسیونر بیشتر به مبلغ مذهبی گفته می شود و در تداول فارسی همین معنای آن رایج است. بنابراین یا باید گفت مبلغ مذهبی و یا میسیونر.

* کانال آب

کانال (Canal) یعنی آبراه، ترعه، مجرای که دو دریا یا دو نهر را به یکدیگر متصل می سازد. مانند کانال سوئز که دریای مدیترانه و دریای سرخ را به یکدیگر متصل ساخته است. این کلمه در فارسی به معنی مطلق مجرا و گذرگاه استعمال شده است. مثلاً هنگامی که گفته می شود: «از کانال دانشگاه مدرک تحصیلی می توان گرفت»، یعنی از طریق دانشگاه بنابراین می شود کانال را به کلمه دیگری اضافه کرد و - مثلاً - کانال دانشگاه گفت، اما نیازی نیست که کانال آب گفته شود.

* روزنامه روزانه

در گذشته هم به جرایدی که به صورت هفتگی منتشر می شد و هم به جرایدی که روزانه منتشر می شد، روزنامه می گفتند. از این رو برای معین کردن جرایدی که در هر روز منتشر می شد به آنها روزنامه روزانه یا روزنامه یومیه می گفتند. اما امروزه به جرایدی که روزانه منتشر می شود، روزنامه و به جرایدی که به صورت هفتگی منتشر می شود،

هفته نامه می گویند. بنابراین امروزه به کاربردن تعبیر روزنامه روزانه و روزنامه یومیه حشو قبیح است.

* روزنامه یومیه

* سن ... سالگی

از رایجترین مصداقهای حشو قبیح است. مثلاً گفته می شود: «او در سن هفتاد سالگی درگذشت». در این عبارت یا باید کلمه سن یا کلمه سالگی را حذف کرد. زیرا با ذکر یکی نیازی به دیگری نیست. پس باید گفت: «او در هفتاد سالگی درگذشت»، یا «او در سن هفتاد درگذشت».

* قلب الاسد تابستان

قلب الاسد یعنی ماه مرداد. به عبارت دیگر به برج پنجم از برجهای دوازده گانه فلکی گفته می شود. پس قلب الاسد در تابستان است و با ذکر آن نیازی به گفتن تابستان نیست.

* مهور به مهر

کلمه مهر فارسی است و نمی توان از آن مشتق ساخت و مهور گفت. بنابراین مهور به مهر هم غلط است و هم حشو قبیح.

* ملقب به لقب

* مکتبی به کنیه

* مجهز به تجهیزات

* مسلح به سلاح

* منقش به نقش

* مصور به تصویر

* موشح به توشیح

* محشی به حاشیه

* ملبس به لباس

* متدین به دین

* مقابله به مثل

اصطلاح مقابله به مثل، به نظر آقای ابوالحسن نجفی، حشو قبیح است. اصطلاح مزبور به معنی واکنش همانند متداول شده است: «اگر عراق شهرهای ایران را بمباران کند ایران هم مقابله به مثل خواهد کرد». این اصطلاح متضمن حشو قبیح است. زیرا مقابله خود به تنهایی به معنی عمل متقابل است و «مثل» از آن استفاده می شود. اصطلاحی که در این مورد به کار رفته و هنوز هم در گفتار روزمره مردم رایج است و در فرهنگها نیز آمده، معامله به مثل است و نه مقابله به مثل. مختصر اینکه از مقابله، «مثل» به دست می آید، ولی معامله ممکن است به مثل باشد و یا نباشد. پس یا باید مقابله و یا معامله به مثل گفت. ۱۰

*** اظهار تجاهل**

تجاهل یعنی نادانی نمودن، خود را به جهل زدن. اگر اظهار را به معنی نمودن بگیریم، اظهار تجاهل حشو قبیح است؛ ورنه اساساً غلط است و یا معنای بسیار غریبی دارد. در این صورت معنی «او اظهار تجاهل کرد» چنین می شود: «او فاش کرد که خود را به نادانی می زند». بنابراین نقض غرض است.

*** اظهار تمارض**

*** اظهار تغافل**

، *

برای پیوند چند کلمه به یکدیگر از «او» استفاده می شود. مثلاً گفته می شود: «در کتابهای اخلاقی از این مسائل سخن رفته است: حکمت و شجاعت و عفت و عدالت». اما امروزه رسم شده است که میان کلمه های اول و دوم و ... ویرگول می گذارند و فقط دو کلمه آخر را با «و» به هم می پیوندند. مثلاً گفته می شود: «در کتابهای اخلاقی از این مسائل سخن رفته است: حکمت، شجاعت، عفت و عدالت». به هر حال برای پیوند چند کلمه به یکدیگر یا باید از «او» عطف استفاده کرد - که این بهتر است - و یا از ویرگول. به جمع این دو نیازی نیست و ویرگول در این موارد به معنای «و» است. بنابراین نباید نوشت: «در کتابهای اخلاقی از این مسائل سخن رفته است: حکمت، و شجاعت، و عفت، و عدالت».

*** مسبوق به سابقه**

*** مسبوق به سابقه گذشته**

مسبوق به سابقه گذشته حشو قبیح در حشو قبیح است.

*** ویژگی خاص**

*** خاصیت ویر**

*** خصوصیت ویژه**

*** جلوتر پیشدستی کردن**

جلو یعنی پیش و هنگامی که یک یا چند نفر نسبت به نفر دیگر یا دیگران پیشدستی کند، باید اصطلاح پیشدستی کردن را به کار برد و نه جلوتر پیشدستی کردن. اصطلاح جلوتر پیشدستی کردن در مورد فوق رایج است و چون جلوتر از پیشدستی به دست می آید، متضمن حشو قبیح است. اما اگر چند نفر نسبت به دیگران پیشدستی کنند و از میان آنها یک نفر جلوتر از آنها که پیشدستی کرده اند، پیشدستی کند، اصطلاح جلوتر پیشدستی کردن درباره او متضمن حشو قبیح نیست. تعبیرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

*** جلوتر پیش بینی کردن**

*** جلوتر پیش خرید کردن**

*** جلوتر پیش فروش کردن**

*** جلوتر پیشگویی کردن**

*** جلوتر پیشگیری کردن**

*** از قبل پیشدستی کردن**

پیشدستی کردن یعنی دست دراز کردن برای انجام کاری یا گرفتن چیزی پیش از دیگران. بنابراین یا باید پیشدستی کردن و یا از قبل دست دراز کردن گفت. همچنین یا باید پیش بینی کردن و یا از قبل دیدن گفت. و نیز پیش خرید کردن یا از قبل خریدن. و ...

*** از قبل پیش بینی کردن**

*** از قبل پیش خرید کردن**

*** از قبل پیش فروش کردن**

*** از قبل پیشگویی کردن**

*** از قبل پیشگیری کردن**

*** صعود به بالا**

صعود یعنی بالا رفتن و مقابل آن سقوط یعنی پایین رفتن. کسی که صعود می کند یعنی به طرف بالا می رود. بنابراین به جای جمله هایی مانند «کوهنوردان به بالا صعود کردند»، باید گفت: «کوهنوردان صعود کردند»، یا «کوهنوردان به بالا رفتند».

*** سقوط به پایین**

*** عروج به بالا**

عروج یعنی بالا رفتن، به بالا بردن. مقابل آن نزول و هبوط است. از این رو با گفتن عروج نیازی به ذکر بالا نیست و بالا از آن فهمیده می شود.

*** نزول به پایین**

*** هبوط به پایین**

*** از همه طرف احاطه کردن، از همه طرف احاطه شدن**

احاطه یعنی گرداگرد چیزی را گرفتن. بنابراین از احاطه، همه طرف به دست می آید. پس به جای جمله هایی مانند «او را از همه طرف احاطه کردند»، باید گفت: «او را احاطه کردند».

*** از هر سو احاطه کردن، از هر سو احاطه شدن**

*** از هر جانب احاطه کردن، از هر جانب احاطه شدن**

*** از همه طرف محاصره کردن، از همه طرف محاصره شدن**

محاصره یعنی کسی را در حصار انداختن، محصور کردن، احاطه کردن، اطراف او را گرفتن به طوری که رابطه



او با خارج قطع گردد. بنابراین از محاصره، همه طرف به دست می آید. پس به جای جمله هایی مانند «او را از همه طرف محاصره کردند»، باید گفت: «او را محاصره کردند».

* از هر سو محاصره کردن، از هر سو محاصره شدن

* از هر جانب محاصره کردن، از هر جانب محاصره شدن

* با یکدیگر متحد شدن، با همدیگر متحد شدن

شرط تحقق اتحاد وجود دو یا چند نفر است و در متحد شدن وجود دو یا چند نفر مفروض است. کسی نمی تواند با خودش متحد شود و همواره دو یا چند نفر با هم متحد می شوند. بنابراین به جای جمله های رایجی مانند «امریکا و شوروی باهم متحد شدند»، باید گفت: «امریکا و شوروی متحد شدند».

* باهم متحد شدن

* لزوماً باید، لزوماً بایست

بایستن یعنی لازم بودن. پس لازم نیست با کلمه باید و بایست و نظایر آن، کلمه لزوماً را به کار برد. امروزه مرسوم است که گفته می شود: «مردم لزوماً باید به ورزش اهمیت دهند». حال آنکه باید گفت: «مردم باید به ورزش ...»، یا «لازم است مردم به ورزش ...».

* بازدید دوباره

باز یعنی از نو، مکرر، بار دیگر. بازدید یعنی از نو دیدن، مکرر دیدن، بار دیگر دیدن. حال ممکن است مقصود از بازدید، دیدن بار دوم باشد و یا سوم و چهارم و ... اگر قرینه ای باشد که مقصود از بازدید، دیدن دوباره است، بازدید دوباره حشو قبیح است. در این صورت یا باید بازدید گفت و یا دیدار دوباره. تعبیرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

* بازگشت دوباره

* باز فرستادن دوباره

* بازخوانی دوباره

* بازبینی دوباره

* باز گفتن دوباره

* باز آمدن دوباره

* بازماندن دوباره

* بازگرفتن دوباره

* باز آوردن دوباره

* دوباره از سر

«از سر» یعنی کاری را دو یا چند بار انجام دادن. اگر قرینه ای باشد که مقصود از «از سر»، دوباره است، دوباره از

سر حشو قبیح است. بنابراین به جای جمله هایی مانند «او نخست این کتاب را خواند و نفهمید، دوباره از سر خواند»، باید گفت: «... دوباره خواند»، یا «... از سر خواند».

* تکرار دوباره

تکرار یعنی کاری را دو یا چند بار انجام دادن. اگر قرینه ای باشد که مقصود از تکرار، دوباره است، تکرار دوباره حشو قبیح است.

* بازدید مجدد

مجدد یعنی از نو، از سر، بار دیگر (دوباره یا چندباره). «باز» هم به معنی از نو و از سر است. بنابراین بازدید مجدد، اگر مقصود نخستین بازدید باشد، حشو قبیح است. یا باید بازدید گفت و یا دیدار مجدد. تعبیرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

* بازگشت مجدد

* باز فرستادن مجدد

* بازخوانی مجدد

* بازبینی مجدد

* باز گفتن مجدد

* باز آمدن مجدد

* بازماندن مجدد

* بازگرفتن مجدد

* باز آوردن مجدد

* ابر هوا

تعبیر ابر هوا متضمن حشو قبیح است. این تعبیر رایج نیست و تنها در شعر مسعود سعد سلمان آمده است: «به نویهاران غواص گشت ابر هوا / که می برآرد ناسفته لؤلؤ از دریا».

* شاهد زیارو / شاهد زیبا

شاهد در فارسی به معنی مرد یا زن زیارو و خوبرو و نیز به معنی خوب و مطبوع و مرغوب است. اثیرالدین اخسیکتی گفته است: روی دل از این شاهد بدمهر بگردان / کآنجا که جمال است علی القطع وفا نیست. بنابراین با گفتن شاهد نیازی به ذکر زیارو و خوبرو نیست. ظاهراً تعبیر شاهد زیارو در متون کهن فارسی نیامده و تنها قائلی آن را استعمال کرده است: نشود شاهد زیارو جز همدم زشت / نخورد خربزه شیرین الا کفتار.

*** شراره آتش**

شراره و شرار و شرر به پاره آتش (آتشپاره)، جرقه و اخگر می گویند. از این رو با گفتن شراره نیازی به ذکر آتش نیست و آتش از آن فهمیده می شود.

*** شرار آتش**

*** شرر آتش**

*** جرقه آتش**

*** اخگر آتش**

*** لهیب آتش، لهب آتش**

لهیب و لهب به حرکت آتش (شعله، زبانه) گفته می شود. بنابراین با گفتن لهیب و لهب نیازی به ذکر آتش نیست و آتش از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر لهیب آتش و لهب آتش در متون کهن فارسی آمده است. ناگفته نماند معنای دیگر لهب، که رایج نیست، گردوغبار است و معنای دیگر لهیب، که این نیز رایج نیست، سوزش و التهاب است.

*** زلزله زمین**

زلزله به حرکت زمین گفته می شود. از این رو با گفتن زلزله نیازی به ذکر زمین نیست و زمین از آن فهمیده می شود.

*** نسیم باد**

نسیم هم به معنی باد ملایم و باد خنک و هم به معنی بوی بوی خوش است. از این رو با گفتن نسیم نیازی به ذکر باد، ملایم، خنک، باد ملایم، باد خنک، بو، بوی خوش و خوشبو نیست. البته در صورتی که نسیم به معنی بوی یا بوی خوش گرفته شود، ترکیب نسیم باد (به معنی بوی باد یا بوی خوش باد) حشو قبیح نیست. از کلمه نسیم در سیاق جمله می توان دریافت که به معنی باد ملایم است یا بو.

*** بوی نسیم**

در صورتی که نسیم به معنی باد ملایم گرفته شود، ترکیب بوی نسیم (به معنی بوی باد ملایم) حشو قبیح نیست. بنابراین بوی نسیم هنگامی حشو قبیح است که مقصود از نسیم، بو یا بوی خوش باشد. ترکیبهای ذیل نیز به همین گونه است.

*** بوی خوش نسیم**

بوی خوش نسیم حشو قبیح در حشو قبیح است.

*** نسیم خوشبو**

نسیم خوشبو حشو قبیح در حشو قبیح است.

*** نسیم ملایم**

گفته شد که نسیم، خود به معنی باد ملایم است. بنابراین

ناگفته نماند شاهد دو معنی رایج دیگر نیز دارد: حاضر (در مقابل غایب) و ناظر (کسی که چیزی را دیده باشد). از این رو تعبیر شاهد عینی حشو قبیح نیست. البته برای شاهد معمولاً صفات عادل، عدل، صادق و امین آورده می شود.

*** شاهد خویرو**

*** یقین قطعی**

یقین بدون قطع محال است و همواره در یقین، قطعیت است. هنگامی که به چیزی یقین می شود، یعنی به آن قطع می شود. از این رو قطع و یقین به صورت مترادف استعمال می گردد. به هر حال با گفتن یقین نیازی به ذکر قطعی نیست.

*** اوج قله، سر قله**

اوج یعنی بلندی، بلندترین نقطه. قله یعنی سر کوه. اوج قله حشو قبیح است. یا باید سر کوه و یا قله گفت.

*** قله کوه**

قله به سر کوه گفته می شود. از این رو با گفتن قله نیازی به ذکر کوه نیست و کوه از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر قله کوه در متون کهن فارسی بسیار آمده و لذا استعمال آن جایز است.

*** اوج قله کوه**

اوج قله کوه حشو قبیح در حشو قبیح است.

*** ستیغ کوه**

ستیغ چند معنی دارد و یکی از معانی آن، که بیشتر رایج است، قله و سرکوه است. از این رو با گفتن ستیغ نیازی به ذکر کوه نیست و کوه از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر ستیغ کوه در متون کهن فارسی آمده و از جمله منوچهری گفته است: تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی / فرو آرد همی احجار صدمن.

*** شعله آتش**

شعله به حرکت آتش و پاره آتش که می درخشند و می جهد، گفته می شود. از این رو با گفتن شعله نیازی به ذکر آتش نیست و آتش از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر شعله آتش در متون کهن فارسی آمده است.

ناگفته نماند تعبیر زبانه آتش متضمن حشو قبیح نیست. زیرا زبانه به هر چیزی که مانند زبان باشد، گفته می شود. مانند زبانه تیغ، زبانه قفل، زبانه کلید، زبانه ترازو.

است. مثلاً گفته می شود: باند دزدان. (در صورتی که قرینه وجود داشته باشد - که معمولاً وجود دارد - نیازی به گفتن باند هواپیما و باند زخم نیست.

*** باند زخم**

*** تحت الحنک عمامه**

تحت الحنک از نظر لغوی یعنی زیر چانه و اصطلاحاً امروزه به قسمتی از عمامه گفته می شود که از زیر چانه می گذرانند و به دوش می افکنند. از این رو با گفتن تحت الحنک نیازی به ذکر عمامه نیست و عمامه از آن فهمیده می شود.

*** پارکینگ وسایل نقلیه**

پارکینگ به محل نگهداری وسایل نقلیه گفته می شود. از این رو با گفتن پارکینگ نیازی به ذکر وسایل نقلیه نیست و وسایل نقلیه از آن فهمیده می شود.

*** غنچه گل**

غنچه به گل ناشکفته گفته می شود. از این رو با گفتن غنچه نیازی به ذکر گل نیست و گل از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر غنچه گل در متون کهن فارسی بسیار آمده و لذا استعمال آن جایز است. حافظ گفته است: خون شد دلم به یاد تو هر گه که در چمن / بند قبای غنچه گل می گشاد باد.

*** گلبرگ گل**

یکی از قسمت‌های گل، گلبرگ آن است. از این رو با گفتن گلبرگ نیازی به ذکر گل نیست و گل از آن فهمیده می شود.

*** کاسبرگ گل**

*** باد صبا**

صبا به بادی که از سمت مشرق می وزد، گفته می شود. از این رو با گفتن صبا نیازی به ذکر باد نیست و باد از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر باد صبا در متون کهن فارسی بسیار آمده و لذا استعمال آن جایز است. منوچهری گفته است: آن حله ای که ابر مر او را همی تنید / باد صبا بیامد و آن حله را درید. و نیز حافظ گفته است: نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد. همچنین: مژه ای دل که دگر باد صبا باز آمد.

*** باد شرطه**

شرطه به باد موافق گفته می شود. از این رو با گفتن شرطه نیازی به ذکر باد نیست و باد از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر باد شرطه در متون کهن فارسی فراوان آمده و لذا استعمال آن جایز است. حافظ گفته است: کشتی شکستگانیم

با گفتن نسیم نیازی به ذکر باد و ملایم نیست و این دو از آن فهمیده می شود. البته در صورتی که نسیم به معنی بو یا بوی خوش گرفته شود، ترکیب نسیم ملایم (به معنی بوی ملایم یا بوی خوش ملایم) حشو قبیح نیست. ضمن اینکه باید توجه داشت که بوی خوش نیز همواره ملایم است.

*** نسیم خنک**

*** نسیم باد ملایم**

در صورتی که مقصود از نسیم، باد ملایم باشد، با گفتن آن نیازی به ذکر باد ملایم نیست و باد ملایم از آن فهمیده می شود. نسیم باد ملایم حشو قبیح در حشو قبیح است. البته در صورتی که نسیم به معنی بو یا بوی خوش گرفته شود، ترکیب نسیم باد ملایم (به معنی بوی باد ملایم یا بوی خوش باد ملایم) حشو قبیح نیست.

*** نسیم باد خنک**

*** طویله چهارپایان**

طویله به جای بستن چهارپایان گفته می شود. از این رو با گفتن طویله نیازی به ذکر چهارپایان نیست و چهارپایان از آن فهمیده می شود.

*** اصطبل چهارپایان**

*** آخور چهارپایان**

*** خلبان هواپیما**

خلبان به راننده هواپیما و هلیکوپتر گفته می شود. در صورتی که قرینه وجود داشته باشد - که معمولاً وجود دارد - نیازی به گفتن خلبان هواپیما و خلبان هلیکوپتر نیست.

*** خلبان هلیکوپتر**

*** ملوان کشتی**

ملوان به راننده کشتی گفته می شود. از این رو با گفتن ملوان نیازی به ذکر کشتی نیست و کشتی از آن فهمیده می شود.

*** ملاح کشتی**

*** کشتیان کشتی**

*** ناخدای کشتی**

*** کیش کلیسا**

*** ریل قطار**

ریل به مسیر قطار گفته می شود. از این رو با گفتن ریل نیازی به ذکر قطار نیست و قطار از آن فهمیده می شود.

*** باند هواپیما**

باند هم به مسیر هواپیما و هم به نوعی پارچه که زخم را با آن می بندند، گفته می شود. (معنی دیگر آن دسته و گروه

منشور در فارسی دو معنی رایج دارد: اعلامیه و نامه سرگشاده (مثلاً گفته می‌شود: منشور سازمان ملل متحد) و شکل چند پهلوئی (که در علم هندسه رایج است و مثلاً گفته می‌شود: منشور قائم، منشور مایل، منشور سه پهلو، منشور شش پهلو). در صورتی که مقصود از منشور، معنی دوم آن باشد - که البته از سیاق جمله فهمیده می‌شود - معمولاً قرینه‌ای وجود دارد - نیازی نیست که منشور چندپهلو گفته شود. می‌شود گفت منشور سه پهلو و شش پهلو و ... اما نباید گفت منشور چندپهلو. زیرا هر منشوری چند پهلو دارد.

*** منشور چند ضلعی**

*** تفهیم و تفاهم**

تفهیم یعنی فهماندن و تفهّم یعنی فهمیدن. تفهیم و تفهّم تقریباً به معنی تفاهم (مقصود یکدیگر را فهمیدن) است. عده‌ای به جای تفهیم و تفهّم، تفهیم و تفاهم می‌گویند که مشتمل بر حشو قبیح است. زیرا با گفتن تفاهم نیازی به ذکر تفهیم نیست. بنابراین یا باید گفت تفهیم و تفهّم و یا تفاهم. ۱۱

*** خرمای رطب**

رطب یعنی خرمای تازه. بنابراین یا باید گفت رطب و یا خرمای تازه. برخی از مردم برای بیان این معنی خرمای رطب می‌گویند که متضمن حشو قبیح است.

*** کدبانوی خانه**

کد یعنی خانه و کدبانو به زنی گفته می‌شود که خوب خانه را اداره کند. بنابراین نیازی نیست کدبانوی خانه گفته شود. با وجود این تعبیر کدبانوی خانه در متون کهن فارسی آمده و از جمله فردوسی گفته است: کلیدش به کدبانوی خانه داد / تنش را بدان جای بیگانه داد.

*** زن کدبانو**

*** کلبه کوچک**

کلبه یعنی خانه کوچک و محقر و تنگ و تاریک. بنابراین یا باید گفت خانه کوچک و یا کلبه.

*** کلبه محقر**

*** کلبه تنگ و تاریک**

*** استکان چای**

استکان هم به ظرف چای و هم به ظرف قهوه گفته می‌شود. در صورتی که قرینه وجود داشته باشد - که معمولاً وجود دارد - نیازی به گفتن استکان چای و استکان قهوه نیست.

۱۱. همان. ص ۱۰۹. در این مأخذ تفهیم و تفاهم غلط دانسته شده است. به نظر ما بهتر است آن را مشتمل بر حشو دانست.

ای باد شرطه برخیز / باشد که باز بینیم دیدار آشنا را. گفتنی است باد صرصر متضمن حشو قبیح نیست. صرصر به معنی سرد است و در وصف غیر از باد نیز استعمال می‌شود. البته این کلمه چون فراوان به عنوان صفت باد استعمال شده، خود به تنهایی معنی باد سرد و سخت و تند را گرفته است. با وجود این هم باد صرصر و هم صرصر (به معنی باد سرد و تند) گفته می‌شود. مثلاً مولوی گفته است: باد صرصر کو درختان می‌کند / با گیاه پست احسان می‌کند. همچنین: گرچه صرصر بس درختان می‌کند / با گیاه سبز احسان می‌کند.

این کلمه در قرآن همواره با کلمه باد (ریح) آمده است: فارسلنا علیهم ریحاً صرصراً. (فصلت، ۱۶). انا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً. (قمر، ۱۹). فاهلکوا بریح صرصر عاتیه. (حاقه، ۶).

*** غرّش مهیب**

غرّش به آواز مهیب گفته می‌شود. از این رو با گفتن غرّش نیازی به ذکر مهیب نیست و مهیب از آن فهمیده می‌شود.

*** مسجد مسلمانان**

مسجد به مکان عبادت مسلمانان گفته می‌شود. از این رو با گفتن مسجد نیازی به ذکر مسلمانان نیست و مسلمانان از آن فهمیده می‌شود.

*** کلیسای مسیحیان**

کلیسا به مکان عبادت مسیحیان گفته می‌شود. از این رو با گفتن کلیسا نیازی به ذکر مسیحیان نیست و مسیحیان از آن فهمیده می‌شود.

*** کنیسه یهودیان**

کنیسه به مکان عبادت یهودیان گفته می‌شود. از این رو با گفتن کنیسه نیازی به ذکر یهودیان نیست و یهودیان از آن فهمیده می‌شود.

*** آتشکده زرتشتیان**

آتشکده به مکان نگهداری آتش مقدس زرتشتیان گفته می‌شود. از این رو با گفتن آتشکده نیازی به ذکر زرتشتیان نیست و زرتشتیان از آن فهمیده می‌شود.

*** خانقاه صوفیان**

خانقاه به مکان برگزاری مراسم صوفیان گفته می‌شود. از این رو با گفتن خانقاه نیازی به ذکر صوفیان نیست و صوفیان از آن فهمیده می‌شود.

*** منشور چند پهلو**

می شود. از این رو با گفتن همهمه نیازی به ذکر صدا نیست و صدا از آن فهمیده می شود.

*** شیلات ماهی**

شیل به سدی که در عرض رودخانه برای صید ماهی می سازند، گفته می شود. این کلمه گیلکی است و به قیاس عربی با «ات» جمع بسته شده و در فارسی فقط صورت جمع آن (شیلات) رایج است. شیلات به سازمان صید و توزیع و فروش ماهی گفته می شود. از این با گفتن شیلات نیازی به ذکر ماهی نیست و ماهی از آن فهمیده می شود.

*** نور مهتاب**

کلمه مهتاب مرکب از مه (مخفف ماه) و تاب (از ماده تابش) به معنی تابش ماه و نور ماه است. بنابراین یا باید گفت نور ماه و یا مهتاب.

ناگفته نماند در گذشته به خود ماه، مهتاب (و نیز به خورشید، آفتاب) نیز گفته می شد. از جمله ناصر خسرو در جامع الحکمتین گفته است: «از ستارگان دو ستاره عظیمتر است: نخست آفتاب و آنگاه مهتاب.» پس براساس استعمال گذشتگان - که به خود ماه، مهتاب می گفتند - می شود نور مهتاب گفت؛ اما برای رعایت منطق زبان و به سبب متروک شدن استعمال گذشتگان بهتر است از گفتن آن پرهیز شود.

*** تابش مهتاب**

*** روشنی مهتاب**

*** پرتو مهتاب**

*** فروغ مهتاب**

*** نور آفتاب**

به نور و تابش و روشنی خورشید، آفتاب گفته می شود. چنانکه به نور ماه، مهتاب و ماهتاب گفته می شود. بنابراین یا باید گفت نور خورشید و تابش خورشید و روشنی خورشید و یا آفتاب. با وجود این هم در متون کهن فارسی و هم در زبان گفتار و نوشتار امروز به خورشید نیز آفتاب گفته شده است. از جمله فردوسی گفته است: نبی آفتاب و صحابان چو ماه / به هم نسبتی یکدگر راست راه. و در امثال فارسی آمده است: ز آفتاب نتیجه شگفت نیست ضیا. از این رو استعمال نور آفتاب و تابش آفتاب و روشنی آفتاب و پرتو آفتاب و فروغ آفتاب و مانند اینها جایز است. همان گونه که فردوسی گفته است: بدان گونه شادم که تشنه ز آب / و گر سبزه از تابش آفتاب

*** تابش آفتاب**

*** استکان قهوه**

*** فنجان چای**

*** فنجان قهوه**

*** بشقاب غذاخوری**

بشقاب به نوعی ظرف غذاخوری گفته می شود. از این رو با گفتن بشقاب نیازی به ذکر غذاخوری نیست و غذاخوری از آن فهمیده می شود.

*** کاسه غذاخوری**

*** کندوی غله**

کندو هم به ظرفی که در آن غله می ریزند و هم به جای نگهداری زنبور گفته می شود. در صورتی که قرینه وجود داشته باشد - که معمولاً وجود دارد - نیازی به گفتن کندوی غله و کندوی زنبور نیست. مضافاً اینکه امروزه فقط معنی اخیر کندو (جای نگهداری زنبور) رایج است.

*** کندوی زنبور**

*** پارس سگ**

به بانگ سگ، پارس گفته می شود. از این رو با گفتن پارس نیازی به ذکر سگ نیست. تعبیراتی چون جیک جیک گنجشک، قدقد مرغ، قارقار کلاغ و نظایر آن به همین گونه است.

*** قهقهه خنده**

قهقهه به خنده با آواز بلند گفته می شود. از این رو با گفتن قهقهه نیازی به ذکر خنده نیست و خنده از آن فهمیده می شود.

*** هلهله شادی**

هلهله به صدا و هیاهوی در شادی گفته می شود. از این رو با گفتن هلهله نیازی به ذکر شادی نیست و شادی از آن فهمیده می شود.

*** حق و حق گریه**

حق و حق به صدای گریه شدید گفته می شود. از این رو با گفتن حق و حق نیازی به ذکر گریه نیست و گریه از آن فهمیده می شود.

*** های های گریه، هایهای گریه**

*** همهمه صدا**

همهمه به صداهای درهم و برهم که مفهوم نباشد گفته

* روشنی آفتاب

* پرتو آفتاب

* فروغ آفتاب

* ساحل دریا

ساحل هم به کنار دریا و هم به کنار رودخانه گفته می شود. در صورتی که قرینه وجود داشته باشد که معمولاً وجود دارد. نیازی به گفتن ساحل دویا و ساحل رودخانه نیست.

* ساحل رودخانه

* حوض آب

حوض یعنی آبگیر، آبدان، جایی که برای آب سازند. از این رو با گفتن حوض نیازی به ذکر آب نیست و آب از آن فهمیده می شود.

* برکه آب

برکه یعنی آبگیر، آبدان، حوض. از این رو با گفتن برکه نیازی به ذکر آب نیست و آب از آن فهمیده می شود. با وجود این تعبیر برکه آب در متون کهن فارسی آمده است.

* همانند هم

همانند مرکب از هم و مانند، به معنی هم مانند، مانند هم و مثل یکدیگر است. این کلمه را در معنی مانند و شبیه نیز استعمال کرده اند. چنانکه فردوسی گفته است: زکار آزموده گزیده مهان / همانند تو نیست اندر جهان. امروزه کلمه همانند به معنی مانند کم استعمال می شود، بلکه بیشتر به معنی مانند هم است. بنابراین بهتر است از استعمال همانند هم پرهیز شود و مانند هم گفته شود.

* همانند یکدیگر، همانند یکدیگر

* همسایه هم، همسایه یکدیگر

هم، پیشوند اشتراك است و در ترکیبات افاده اشتراك در اسم مابعد می کند و معنی شباهت و همانندی و همکاری را می رساند. مانند: همسایه، هموطن، همراه، همزبان. بنابراین افزودن کلمه هم یا یکدیگر به قبل و بعد این کلمات جایز نیست و عبارتهای ذیل متضمن حشو قبیح است: «آنها همسایه هم هستند»، «آنها با یکدیگر همزبان نیستند»، «مردم باید با یکدیگر هماهنگ شوند»، «آنها همششین خوب هم هستند». تعبیّرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

* همششین هم، همششین یکدیگر

* همکار هم، همکار یکدیگر

* همدمت هم، همدمت یکدیگر

* هموطن هم، هموطن یکدیگر

* هم پیمان هم، هم پیمان یکدیگر
* همراه هم، همراه یکدیگر
* همزبان هم، همزبان یکدیگر
* همشهری هم، همشهری یکدیگر
* همسفر هم، همسفر یکدیگر

(۵)

مصادقهای نوع پنجم از حشو قبیح

* رطب تازه

رطب یعنی خرماي تر و تازه. بنابراین صفت تر و تازه جزء لاینفک رطب است و چیزی بر آن نمی افزاید.

* رطب تر

تعبیر رطب تر بندرت در متون کهن فارسی آمده و از جمله نظامی گفته است: لب بگشا تا همه شکر خورند / ز آب دهانت رطب تر خورند.

* رطب تر و تازه

* رطب شیرین

شیرینی جزء لاینفک رطب است و هیچگاه نمی شود رطب (خرمای تر و تازه) شیرین نباشد. با وجود این تعبیر رطب شیرین بندرت در متون کهن فارسی آمده و از جمله سعدی گفته است: رطب شیرین و دست از نخل کوتاه / زلال اندر میان و تشنه محروم.

* غسل شیرین

* قند شیرین

* روغن چرب

* نمک شور

(۶)

مصادقهای نوع ششم از حشو

* منزلگاه

پسوند «گاه» یا «گه» دلالت بر مکان می کند. بنابراین نیازی نیست این پسوند به کلمه های الحاق شود که خود متضمن معنای مکان است. مثلاً به جای منزلگاه می توان منزل گفت؛ چنانکه حافظ گفته است: عاقبت منزل ما وادی خاوشان است / حالیا غلغلنله در گنبد افلاک انداز. با وجود

این الحاق پسوند گاه به کلمه‌هایی که خود بر مکان دلالت می‌کنند در فارسی سابقه و نمونه‌های فراوانی دارد. از این رو استعمال کلمه‌های ذیل و نظایر آن جایز است: میعادگاه، میقاتگاه، میدانگاه، منظرگاه، مصافگاه. همچنین استعمال ترکیب مکتبخانه - که در متون کهن فارسی بندرت آمده - بر این اساس جایز است.

*** اعلمتر / اعلمترین**

تعبیر اعلمتر و اعلمترین، که کمابیش رایج است، متضمن حشو قبیح است. زیرا اعلم خود صفت تفضیلی و به معنی عالمتر و عالمترین است و نباید «تر» و «ترین» (علامت صفت تفضیلی) به آن افزوده شود.

اساساً افزودن پسوند «تر» و «ترین» به کلمه‌هایی که خود در زبان عربی صفت تفضیلی (افعل التفضیل) هستند، صحیح نیست و موجب پیدایش حشو قبیح می‌گردد. بنابراین نباید بگوییم: افضلتر، افضلترین، ارشدتر، ارشدترین، اشرفتر، اشرفترین. تنها کلمه اولی را استثنا کرده‌اند؛ آن هم به این دلیل که گاه بزرگان ادب فارسی به جای اولی، اولتر گفته‌اند. از جمله سعدی در گلستان هشت بار «اولی‌تر» گفته است. مثلاً: «در کشتن بندیان تأمل اولی‌تر است به حکم آنکه توان کُشت و توان بخشید». همچنین مولوی گفته است: گفت او را نیست الا درد لوت / پس جواب احمق اولی‌تر سکوت.

گفتنی است کلماتی چون به و مه و بیش و پیش با اینکه معنی برتری دارند، پسوند «تر» و «ترین» به آنها افزوده می‌شود. بهتر، بهترین، مهمتر، مهترین و ... از دیرباز رایج بوده و استعمال آنها جایز است.

*** اگرچه ... ولی ...**

هرگاه در جمله‌ای اگرچه یا مترادفهای آن (گرچه، هرچند، باینکه، گواینکه و ...) بیاید، دیگر لازم نیست ولی یا مترادفهای آن (مانند اما، با این همه، مع هذا، لیکن و ...) بر سر جمله متعاقب آن بیاید. زیرا جمله متعاقب آن در واقع جمله پایه است و نه جمله پیرو. بنابراین به جای جمله‌هایی مانند «اگرچه ثروتمند است، ولی خوشبخت نیست»، یکی از دو جمله زیر را باید گفت: «اگرچه ثروتمند است، خوشبخت نیست»؛ «ثروتمند است، ولی خوشبخت نیست». مختصر اینکه در یک جمله یا باید اگرچه به کار رود یا ولی، و جمع هر دو متضمن حشو و خلاف منطق زبان است. ۱۲.

در متون کهن فارسی غالباً این قاعده رعایت شده است.

مثلاً حافظ گفته است: هرچند که هجران ثمر وصل برآرد / دهقان ازل کاش که این تخم نکشتی. اما خلاف این قاعده نیز یافت می‌شود. همان گونه که حافظ گفته است: اگرچه زنده رود آب حیات است / ولی شیراز ما از اصفهان به.

*** شهرک کوچک**

شهرک، اسم مصغر و به معنی شهر کوچک است. بنابراین یا باید گفت شهرک و یا شهر کوچک. البته اگرچند شهرک باشد و از میان آنها یکی کوچکتر از همه باشد، به آن شهرک کوچک گفته می‌شود. همچنین اگر چند شهرک باشد و از میان آنها یکی بزرگتر از همه باشد به آن شهرک بزرگ گفته می‌شود. تعبیر شهرک کوچک و شهرک بزرگ در متون کهن فارسی آمده است. به هر حال شهرک کوچک (نه به معنی شهرکی کوچکتر از دیگر شهرکها) حشو قبیح است. تعبیرات ذیل و نظایر آن به همین گونه است.

*** مرغک کوچک**

*** کلامک کوچک**

*** اتاقک کوچک**

*** آدمک کوچک**

*** حوضچه کوچک**

*** ناوچه کوچک**

*** قالبچه کوچک**

*** جمع جمع**

هرگاه کلمه‌ای به صیغه جمع باشد قاعداً نباید آن را دوباره جمع بست. اما در موارد متعددی این قاعده رعایت نشده است. در گذشته بسیاری از جمعهای مکسر عربی را در فارسی مسجداً به «ها» یا «ان» و ندرتاً به «ات» جمع می‌بسته‌اند. از جمله: آثارها، آمالها، اجزاهای، احوالات، اخبارها، اربابان، ارکانها، اسبابها، اطرافها، اشعارها، افعالها، امورات، اوباشان، اولادها، بلادها، بیوتات، جواهرات، حبوبات، حروفها، عوارضات، فتوحات، قیودات، لوازمات، نذورات، وجوهات. ۱۳.

امروزه جمع بستن کلمه‌های جمع کمتر معمول است و بهتر است از افزودن علامتهای جمع به کلمه‌هایی که خود به صیغه جمع است خودداری شود. زیرا علامتهای جمع («ها»، «ان»، «ات») در صورت افزوده شدن به کلمه‌های جمع، حشو است.

۱۲. همان. ص ۳۵-۳۶.

۱۳. همان. ص ۱۴۰.

* یک ... ی

جمع کلمهٔ یک با کلمهٔ ای که به «ی» نکره یا وحدت ختم می‌شود، خلاف منطق زبان است و با آوردن یکی نیازی به دیگری نیست و آن دیگری حشو قبیح است. به جای تعبیراتی چون یکی روزی و یک ساعتی، باید گفت یک روز یا روزی و یک ساعت یا ساعتی. با وجود این گاهی یک و «ی» نکره یا وحدت با هم به کار رفته است. از جمله مولوی گفته است: دید موسی یک شبانی را به راه / کو همی گفت ای خدا و ای اله. حتی در گذشته گاهی «ی» نکره یا وحدت را به خود کلمهٔ یک می‌چسبانده‌اند. چنانکه سعدی گفته است: یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید. و گاهی نیز «ی» را، هم همراه یک و هم همراه اسم تکرار می‌کرده‌اند. مثلاً یوسفی به جای اینکه یک دختری یا یک دختری و یا یکی دختر بگوید، یکی دختری گفته است: یکی دختری داشت خاقان چو ماه / کجا ماه دارد دو زلف سیاه. ۱۴

توضیح و تذکر

آنچه در فوق آمد مثالها و مصداق‌هایی برای حشو قبیح بود. لازم است در این باره توضیحاتی داده شود:

یکم: در بیان مصداق‌های حشو قبیح هرگز قصد استقصا نداشته‌ایم. آشکار است که می‌توان مصداق‌های دیگری هم برای حشو قبیح یافت. ما این مهم را آغاز کردیم و امید می‌بریم دیگران آن را پی گیرند. البته با یافتن دهها مصداق دیگر برای حشو قبیح باز هم نمی‌توان این کار را به پایان رسیده تلقی کرد. همواره نمونه‌هایی جدیدی از حشو قبیح ساخته می‌شود و هرگز نمی‌توان وجود همهٔ آنها را پیش‌بینی کرد. چنانکه در گذشته که دستگاه تهویه یا اتوبوس و کامیون نبوده است، امکان نداشت کسی تهویهٔ هوا و اتوبوس مسافربری و کامیون باری را به عنوان مصداق‌های حشو قبیح به شمار آورد. همچنین هنگامی که واژهٔ ریسک به زبان فارسی وارد نشده بود، کسی نمی‌توانست ریسک خطرناک را مصداق حشو قبیح ذکر کند. و هلم جراً.

دوم: در هنگام جستجو برای یافتن مصداق‌های حشو قبیح به تعبیراتی برخوردیم که در آغاز پنداشته می‌شد حشو قبیح است، ولی پس از تحقیق معلوم شد که چنین نیست. چون ممکن است به ذهن عده‌ای برسد که این دسته از تعبیرات مشتمل بر حشو قبیح است، بی‌فایده نیست برای رفع شبهه هم که شده برخی از آنها را یادآور شویم. باری، برخی از تعبیراتی که بظاهر به نظر می‌رسد حشو

قبیح است و در واقع نیست، عبارت است از: سرآغاز، سرمنشأ، فطوح نظر، حساب آب، غبار خاک، چرخ گردون، باد صرصر (صرصر به عنوان صفت باد سه بار در قرآن آمده است)، اثاث خانه (اثاث البیت در حدیث رسول خدا - ص - آمده است)، شوک شسدید، قطار راه آهن، زن عجوزه، زن سلیطه، درجهٔ بالا، ماجرای گذشته، شاهد عینی، ولیمهٔ عروسی، زبانهٔ آتش، جلوی رو، پیش رو برای تفنن و مطایبه هم که شده است. یادآور شویم که برخی از نویسندگان - که لابد قصد مزاح داشته‌اند - گفته‌اند «تخم مرغ کبوتر» حشو قبیح است. ۱۵

سوم: همیشه نسبت به کلمات غلط در زبان فارسی حساسیت بوده است. همین که کلمهٔ غلطی پیدا و رایج می‌شده، دانشوران و ادیبان، از اینجا و آنجا، در دفع و افشای آن پافشاری می‌کردند. در مقابل، نسبت به حشو قبیح حساسیت نبوده و از پرداختن به این موضوع و تبیین مصداق‌های آن غفلت شده است. انتظار می‌رود جامعهٔ ادبی ما به قبیح حشو قبیح حساس شود و تخلیهٔ زبان را از حشو قبیح، مهم بشمارد و حق آن را، چنانکه باید، بگذارد.

پس در اینجا باید خاطر نشان ساخت که گاه حشو قبیح، قبیحتر از کلمات غلط است. همواره چنین نیست که حشو قبیح بی‌فایده و زاید باشد، گاه حشو قبیح موجب دگرگونی معنی می‌شود و بیش از کلمات غلط به زبان، زیان می‌رساند و آن را خراب می‌کند.

چهارم: همهٔ مصداق‌هایی که برای حشو قبیح برشمردیم، رایج نیست. برخی از آنها هم در گفتار و هم در نوشتار رایج است. مانند: مفید فایده، حوض آب، نخل خرما، اوج قلّه، پس بنابراین. برخی دیگر فقط در گفتار رایج است و غالباً از سر غفلت و تسامح گفته می‌شود. مانند: شب لیلة القدر، سنگ حجرالاسود، روز نوروز، کشتی‌بان کشتی. برخی دیگر نه در گفتار رایج است و نه در نوشتار، اما احتمال رایج شدن آنها می‌رود. مانند: گوشوارهٔ گوش، دستبند دست، دیروز گذشته، قند شیرین. ما از ضبط و بیان این دسته از حشو‌ها شانه خالی نکردیم. زیرا لازم نیست نخست حشوی رایج شود و سپس به دفع آن پرداخته شود. «بلا ندیده دعا شروع باید کرد». مقصود این است که

۱۴. همان. ص ۴۲۸-۴۲۹.

۱۵. ر. ک. راهنمای نگارش و ویرایش. (چاپ دهم: مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱). ص ۶۴؛ شعرو شاعران در ایران اسلامی. (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳). ص ۲۱۵.

پیشگیری بهتر از درمان است و لازم است پیش از اینکه این دسته از تعبیرات حشو رایج شود، به معرفی آنها پرداخته شود. و سرانجام برخی دیگر نه در گفتار رایج است و نه در نوشتار و نه احتمال می رود که امروزه رایج شود. مانند: رگ ورید، جاندار زنده، برادران اخوان الصفا، مقبول پسند. ما نیازی به ضبط و ثبت این دسته از حشوها ندیدیم؛ ورنه این مقاله مثنوی هفتاد من کاغذ می شد.

پنجم: در میان انواع حشو قبیح آنچه بیش از همه رایج است، نوع چهارم آن است. نوع چهارم حشو قبیح هنگامی واقع می شد که دو کلمه که از ذکر یکی معنی دیگری استعمال می شود، در کنار هم یا در یک جمله بیاید. این نوع از حشو قبیح هم بیشتر از دیگر انواع آن رایج است و هم بیشترین مصداقهای حشو قبیح از این نوع است. عجیب است که برخی از مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح هم در زبان گفتار امروز رایج است و هم در زبان نوشتار امروز و هم در متون کهن فارسی. مانند: نخل خرما، مردمک چشم، قلّه کوه، شعله آتش، غنچه گل، باد صبا. گویا ذکر نخل وافی به مقصود نیست و باید نخل خرما گفت؛ حال آنکه نخل یعنی درخت خرما و نخل غیر خرما (نخل سیب و...) نداریم. و گویا ذکر شعله وافی به مقصود نیست و باید شعله آتش گفت؛ حال آنکه شعله از آن آتش است و شعله غیر آتش (شعله آب و...) نداریم. و گویا... به هر حال نخل خرما و مردمک چشم و قلّه کوه و شعله آتش - که رایج است - به همان دلیل مشتمل بر حشو قبیح است که تعبیرات ذیل - که رایج نیست: دیروز گذشته، گوشواره گوش، مسبوق به سابقه، ابر هوا، زلزله زمین، کشتیان کشتی.

ششم: همه مصداقهایی که برای حشو قبیح برشمردیم به یک اندازه قبیح نیست. برخی بیشتر قبیح است و برخی را اگرچه می توان با تسامح استعمال کرد، نمی توان فصیح شمرد و نباید آنها را به متون علمی راه داد. چند نمونه از حشوهایی که بیش از همه قبیح است (حشوهای اقبیح) عبارت است از: در پاسخ جواب دادن، سؤال پرسیدن؛ فریضه واجب، حُسن خوبی، شب لیلۃ القدر، پس بنابراین، چون... لذا.

هفتم: مصداقهای حشو قبیح را به شش نوع تقسیم کردیم. نوع چهارم هنگامی واقع می شد که: دو کلمه که از ذکر یکی معنی دیگری استفاده می شود، در کنار هم یا در یک جمله بیاید. مانند: تهویه هوا، مفیده فایده، صعود به بالا، زلزله زمین. نوع پنجم هنگامی واقع می شد که: صفتی آورده

شود که بر موصوف چیزی نیفزاید و جزء لاینفک آن باشد. مانند: عسل شیرین، رطب تازه، روغن چرب، نمک شور. یادآور شویم که برخی از مصداقهای نوع چهارم را در نوع پنجم می توان گنجانند و همه مصداقهای نوع پنجم را در نوع چهارم می توان گنجانند. برخی از مصداقهای نوع چهارم را که در نوع پنجم می تواند گنجانند عبارتند از: کلبه کوچک، نسیم خوشبو، غرّش مهیب، شاهد زیبارو، ریسک خطرناک. ما از آوردن این تعبیرات در نوع پنجم از حشو قبیح (صفتی که بر موصوف چیزی نیفزاید) به چند دلیل خودداری کردیم: یکی اینکه از این طریق می خواستیم آن دسته از تعبیراتی را که حشو بودن آنها بسیار روشن است (نوع پنجم) به صورت مستقل یاد کنیم. دو دیگر می خواستیم به یکی دیگر از علت‌های واقع شدن حشو قبیح (یعنی استعمال صفتی که بر موصوف چیزی نمی افزاید) اشاره کنیم.

هشتم: در بیان مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح گفتیم که تعبیرات ذیل مشتمل بر حشو قبیح است: اتوبوس مسافربری، بازوی دست، شعله آتش، ملوان کشتی، کاسبرگ گل، مسجد مسلمانان و مانند اینها.

دور نیست این شبهه به ذهن عده‌ای برسد که مصداقهای فوق داخل در یکی از اقسام اضافه است. برای رفع این شبهه ضعیف هم که شده لازم است توضیحی کوتاه درباره اقسام اضافه داده شود.

در اضافه ملکی میان مضاف و مضاف الیه رابطه مالک و ملک (صاحب مال و مال) برقرار است. مانند: کتاب حسن، خانه علی. یعنی کتابی که مالک آن حسن است و خانه‌ای که صاحب آن علی است. البته کتابی که مالک آن حسن نیست و خانه‌ای که صاحب آن علی نیست هم وجود دارد. اما مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح چنین نیست:

در اضافه تخصیصی، مضاف، مخصوص مضاف الیه است. مانند: کتاب درس، میز مطالعه. یعنی کتابی که مخصوص درس است و میزی که مخصوص مطالعه است. البته کتابی که مخصوص درس نیست و میزی که مخصوص مطالعه نیست هم وجود دارد. اما مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح چنین نیست:

در اضافه توضیحی، مضاف، اسم عام است و مضاف الیه

شده باشد. مانند: درخت نخل خرما، زلزله زمین، عسل شیرین، منزلگاه، شهرک کوچک. در مثالهای مزبور بدین دلیل حشو قبیح واقع شده که با اینکه معنی یک کلمه از ذکر دیگری استفاده می‌شده، باز هم آن کلمه تکرار شده است. مصداقهای نوع چهارم تا ششم از حشو قبیح بر اساس این ملاک، حشو قبیح دانسته شده‌اند.

علل پیدا شدن حشو قبیح

بیشتر در ذیل عنوان انواع حشو قبیح، از موجبات واقع شدن حشو قبیح سخن گفتیم. از آنجا به طور مجمل معلوم شد که علل پیدا شدن حشو قبیح چیست. اینک لازم است در این باره بیشتر درنگ کنیم.

حشو قبیح هنگامی پیدا می‌شود که:

۱. به معنی کلمه‌ها توجه نشود. مثلاً دو کلمه، که هر دو افاده یک مقصود می‌کنند، در کنار یکدیگر (مانند بزکه آبگیر) و یا در یک جمله (مانند چون ... لذا) آورده شود.

۲. معنی کلمه‌ها برای گوینده معلوم نباشد. مثلاً اگر معنی استادبوم (ورزشگاه) و ریسک (کار خطرناک) برای گوینده اش معلوم بود، هیچگاه استادبوم ورزشی و ریسک خطرناک نمی‌گفت.

۳. معنی کلمه‌ها فراموش و نقش آن ضعیف شده باشد. مثلاً چون معنی کلمه شاهد (مرد یا زن زیارو) و غرث (آواز مهبیب) فراموش و نقش آن کمرنگ شده، شاهد زیارو و غرث مهبیب گفته می‌شود.

۴. گوینده در صدد بیان امور بدیهی و توضیح واضح باشد. مثلاً با اینکه صعود به معنی بالا رفتن است، صعود به بالا بگوید. و یا با اینکه پارکینگ به معنی محل نگهداری وسایل نقلیه است، پارکینگ وسایل نقلیه بگوید.

۵. گوینده از ترس اینکه مخاطبش معنی کلمه‌ای را نفهمد، جزء یا اجزای معنی یک کلمه را همراه با آن ذکر کند. مثلاً با اینکه نخل خود به معنی درخت خرماست، درخت نخل و یا درخت نخل خرما بگوید. و یا با اینکه کنیسه خود به معنی عبادتگاه یهودیان است، کنیسه یهودیان بگوید.

استعمال حشو قبیح

اگر تعبیری متضمن حشو قبیح باشد، بر زبان و قلم هر کس که جاری شده باشد حشو است و تغییری در اصل مطلب نمی‌دهد. مثلاً تعبیر به رأی العین دیدن هر چند در تاریخ بیهقی و دیوان فرخی و مسعود سعد سلمان و دیگر متون کهن فارسی آمده، باز هم شامل حشو است. بنابراین استعمال حشو قبیح در آثار بزرگان ادب فارسی، حشو بودن

اسم مضاف را بیان می‌کند. مانند: کشور ایران، کتاب گلستان. یعنی کشوری که اسم آن ایران است و کتابی که اسم آن گلستان است. البته کشوری که اسم آن ایران نیست و کتابی که اسم آن گلستان نیست هم وجود دارد. اما مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح چنین نیست.

در اضافه بیانی، مضاف الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند. مانند: لباس پشم، جام طلا. یعنی لباسی که از جنس پشم است و جامی که از جنس طلاست. البته لباسی که جنس آن از پشم نیست و جامی که جنس آن از طلا نیست هم وجود دارد. اما مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح چنین نیست.

همان گونه که ملاحظه می‌شود هیچیک از مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح داخل در هیچیک از اقسام اضافه نمی‌شود. هیچگاه اتوبوس غیر مسافربری و شعله غیر آتش و مسجد غیر مسلمانان وجود ندارد.

به کوتاه سخن می‌توان گفت که در اقسام اضافه همیشه برای هر مضاف چند مضاف الیه می‌تواند باشد. مثلاً هم کتاب علی داریم و هم کتاب حسن، هم میز مطالعه وجود دارد و هم میز کار، هم کشور ایران وجود دارد و هم کشور ایرلند، هم جام طلایی وجود دارد و هم جام نقره‌ای و ... اما هیچیک از مصداقهای نوع چهارم از حشو قبیح چنین نیست. اتوبوس فقط مسافربری است و شعله فقط از آتش است و مسجد فقط برای مسلمانان است و قس علی هذا.

ملاک تشخیص حشو قبیح

اینک هنگام بررسی این موضوع است که ملاک تشخیص حشو قبیح چیست و به چه دلیل تعبیری را مشتمل بر حشو قبیح می‌دانیم.

ملاک حشو قبیح بودن کلمه‌ای این است که یا:

۱. معادل آن کلمه همراه با آن ذکر شده باشد. مانند: فرشته ملک الموت، دهم عاشورا، نیز هم، چون ... لذا، امروزه ... معاصر. در مثالهای مزبور بدین دلیل حشو قبیح واقع شده که دو کلمه معادل هم با یکدیگر جمع شده است. مصداقهای نوع اول تا سوم از حشو قبیح بر اساس این ملاک، حشو قبیح دانسته شده‌اند.

۲. معنی آن کلمه و یا جزئی از معنی آن همراه با آن ذکر

آن را از میان نمی برد، بلکه شاید بتوان گفت تنها قبیح استعمال آن را از میان می برد. همچنین استعمال حشو قبیح در زبان گفتار، حشو بودن آن را از میان نمی برد، بلکه قبیح استعمال آن را از میان می برد.

بنابراین اگر تعبیری شامل حشو قبیح باشد در دو صورت استعمال آن جایز است:

۱. در متون کهن فارسی بسامد داشته باشد؛ یعنی بزرگان ادب فارسی آن را فراوان استعمال کرده باشند. پس اگر حشوی بندرت در متون کهن فارسی آمده باشد، از استعمال آن باید اجتناب کرد.

۲. در زبان گفتار امروز رایج شده باشید. البته باید تعابیری را که مردم در زبان گفتار از سر غفلت و تسامح می گویند و در بیان آن جدی نیستند، استثنا کرد. همچنین باید تعابیر مسامحه آمیزی را که تنها عده ای از مردم به زبان می آورند، استثنا کرد.

در صورتهای فوق تعابیری را که مشتمل بر حشو قبیح است می توان استعمال کرد. ضمن اینکه باید متفطن بود چگونگی استعمال حشو قبیح هم شایسته توجه است. مثلاً تعبیر «نیز هم» را حافظ در بیت ذیل به گونه ای آورده که در ذوق زنده نیست: دردم از یار است و درمان نیز هم / دل فدای او شد و جان نیز هم. حال اگر «نیز هم» در جمله هایی مانند جمله ذیل آورده شود بس گوشخراش است: «حسن آمد، برادرش نیز هم آمد».

گفتیم که اگر تعبیری مشتمل بر حشو قبیح باشد و در زبان گفتار امروز رایج شده باشد، استعمال آن جایز است. در این مورد باید انعطاف داشت و چندان دلهره ای به خود راه نداد. تفصیل این موضوع از عهده این مقاله بیرون است. همین اندازه بگوییم که گاهی میان «منطق زبان» (دستور زبان) و «استعمال اهل زبان» (مردم کوچه و بازار) تعارض می افتد. بدین صورت که منطق زبان کلمه ای را حشو قبیح یا غلط می داند، اما اهل زبان آن را استعمال می کنند. در این گونه موارد باید استعمال اهل زبان را پذیرفت. زیرا منطق زبان همواره از منطق جهان پیروی نمی کند. یعنی گاهی زبان از منطق خود پیروی نمی کند و استعمال اهل زبان را، اگرچه خلاف منطق و دستور زبانش باشد، بر منطق خود مقدم می داد و به آن رجحان می دهد. حداقل اینکه استعمال آن را جایز می شمارد.

در مناقب العارفین افلاکی آمده است که روزی مولوی، «فقل» را «قلف» و «مبتلا» را «مفتلا» گفت:

منقول است که روزی حضرت مولانا فرمود که آن قلف را بیاورند و در وقت دیگر فرمود که فلانی مفتلا شده است. بوالفضولی گفته باشد که قفل بایستی گفتن و درست آن است که مبتلا گویند. فرمود که موضوع آن چنان است که گفتم؛ اما جهت رعایت خاطر عزیزی چنان گفتم، که روزی خدمت شیخ صلاح الدین مفتلا گفته بود و قلف فرمود. و راست آن است که او گفت. چه اغلب اسما و لغات موضوعات [وضع شده های] مردم در هر زمانی است از مبدأ فطرت.^{۱۶}

یک نکته گفتمی آمده که نباید ناگفته ماند. آنچه نویسنده در این مقاله عهده دار آن بوده جستجو برای یافتن مصداقهای حشو قبیح و توجه دادن به آنهاست. بحث در باره جواز استعمال یا عدم استعمال برخی از آنها خود بحثی است مستقل و مفصل و سخت مورد اختلاف. اساساً نویسنده دوست دارد همین بحث مختصری را هم که درباره استعمال حشو قبیح کرده است، نادیده انگاشته شود. ما در این مقاله در پی آن هستیم که چه تعبیری مشتمل بر حشو قبیح است. حال آیا فلان و بهمان حشو در متون کهن فارسی آمده یا نه، و آیا در زبان گفتار امروز رایج است یا نه، و آیا بر این اساس استعمال آنها جایز است یا نه، بیرون از مقصود ماست. در بیان مصداقهای حشو قبیح هم ضمن اینکه به استعمال آنها که در متون کهن فارسی آمده اشاره کردیم، هرگز قصد معرفی همه حشوهای استعمال شده را نداشتیم. بسا حشوهای دیگری هم وجود دارد که در آثار بزرگان ادب فاساری استعمال شده و ما عهده دار اشاره به استعمال آنها نبودیم.

حشو قبیح در حشو قبیح (حشو قبیح مضاعف)

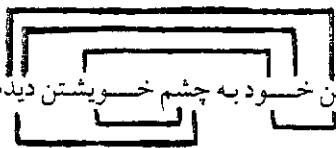
در بیان مصداقهای حشو قبیح به تعبیراتی برخوردیم که مشتمل بر حشو قبیح در حشو قبیح بود. این تعبیرات را می توان حشو قبیح مضاعف نامید. در این تعبیرات دو کلمه حشو وجود داشت. مثلاً درخت تاك انگور شامل دو حشو است: درخت و انگور. همچنین نسیم باد ملایم شامل دو حشو است: باد و ملایم. مجموع تعبیراتی که مشتمل بر

۱۶. شمس الدین احمد افلاکی عارفی. مناقب العارفین. به کوشش تحسین یازجی. (چاپ دوم: تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲). ص ۷۱۸-۷۱۹. گاهی مولوی در شعرش نیز همان صورت گفتاری اهل زبان را استعمال کرده است. مثلاً: هم فرقی و هم زلفی، مفتاحی و هم قلفی / بی رنج چه می سلفی، آواز چه لرزانی. (همی سلفی) از «سلفیدن» / سرفه کردن است. (محمدرضا شفیعی کدکنی (به کوشش). گزیده غزلیات شمس. (چاپ هشتم: تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری امیرکبیر، ۱۳۷۰). ص بیست و دو.

قطعاً دیدم.
یقیناً دیدم.
واقعاً دیدم.
راه دیگر برای مؤکد کردن فعل دیدن این است که آن را با طرق دیدن (چشم، دو چشم و...) مؤکد کرد و حشو تأکیدی ساخت. مثلاً گفت:

با چشم دیدم. (شامل یک حشو تأکیدی)
با دو چشم دیدم. (شامل دو حشو تأکیدی)
با دو چشم دیدم. (شامل سه حشو تأکیدی)
من با دو چشم دیدم. (شامل چهار حشو تأکیدی)
با دو چشم، خودم دیدم. (شامل پنج حشو تأکیدی)
من با دو چشم، خودم دیدم. (شامل شش حشو تأکیدی)
من خودم با دو چشم، خودم دیدم. (شامل هفت حشو تأکیدی)
من خودم با دو چشم، خودم دیدم. (شامل هشت حشو تأکیدی)
من خودم با دو چشم، خودم دیدم. (شامل نه حشو تأکیدی)
در همهٔ جمله‌های فوق برای مؤکد کردن فعل دیدن از حشو تأکیدی استفاده و به جای قید تأکیدی استعمال شده است. حال با این مقدمات به سراغ سعدی می‌رویم. او که در ایجاز بیان اعجاز کرده، گاه در چگونگی استعمال حشو تأکیدی نیز معجزه کرده است. وی در ضمن غزل معروفی گفته است:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
نمونهٔ بارز حشو تأکیدی را در مصراع دوم این بیت می‌توان دید. همهٔ سخن سعدی در این مصراع این است: «دیدم که جانم می‌رود». اما وی برای مؤکد کردن این معنی چند حشو تأکیدی استعمال کرده است. بنگرید:



من خودم به چشم خویشتن دیدم که...

تفصیل مطلب این است که سعدی در مصراع فوق اولاً کلمهٔ «من» و «خود» را با هم و آن دو را با فعل «دیدم» آورده است؛ حال آنکه با گفتن یکی نیازی به ذکر دیگری نیست. ثانیاً «خود» و «خویشتن» را، که هر دو به یک معنی است، با هم آورده است.

حشو قبیح در حشو قبیح است به ده مورد می‌رسد که عبارتند از: به رأی العین دیدن (اگر رأی العین را حشو قبیح بدانیم)، درخت نخل خرما، درخت تالك انگور، مسبوق به سابقه گذشته، اوج قلهٔ کوه، بوی خوش نسیم، نسیم خوشبو (در صورتی که مقصود از نسیم، بوی بوی خوش باشد نه باد ملایم)، نسیم باد ملایم، نسیم باد خنک (در صورتی که مقصود از نسیم، باد ملایم و خنک باشد نه بوی بوی خوش)، یکی... ی (چسباندن «ی» نکره یا وحدت به کلمهٔ یک و جمع آن با «ی» نکره یا وحدت. مانند: یکی مردی، به جای اینکه گفته شود: یک مرد یا مردی).

حشو تأکیدی

در پیش حشو را در اصطلاح علوم بلاغی تعریف کردیم و گفتیم که حشو بر سه نوع است: حشو ملیح، حشو متوسط و حشو قبیح. حشو ملیح بر رونق و زینت سخن می‌افزاید، حشو قبیح از عذوبت و رونق سخن می‌کاهد، حشو متوسط نه بر زیبایی سخن می‌افزاید و نه از آن می‌کاهد. این تقسیم‌بندی و تعریف از گذشتگان است و در کتابهای بلاغی آمده است. چنانکه از تعریفهای فوق به دست می‌آید، اساساً حشو نقش ادبی دارد: یا موجب زیبایی سخن می‌شود و نقش مثبت دارد (حشو ملیح)، یا از زیبایی سخن می‌کاهد و نقش منفی دارد (حشو قبیح)، یا نه موجب زیبایی و نه زشتی سخن می‌شود و بی‌تأثیر است (حشو متوسط).

نوع دیگری از حشو هست که از لون دیگری است و در تقسیم‌بندی حشو نمی‌گنجد و ما آن را حشو تأکیدی می‌نامیم. حشو تأکیدی جنبهٔ معنایی دارد و هدف از بیان آن القای مؤکد یک معنی است و گوینده التفاتی به نقش ادبی آن ندارد و اساساً تأثیری در زیبا یا زشت شدن سخن ندارد.

تعبیر با چشم دیدن (و نظایر آن) و با گوش شنیدن (و نظایر آن) از مثالهای رایج حشو تأکیدی است. بدیهی است که دیدن جز از طریق چشم و شنیدن جز از طریق گوش ممکن نیست؛ اما هنگامی که به جای «دیدم» گفته می‌شود «با چشم دیدم»، حشو تأکیدی ساخته می‌شود. در این مثال، مقصود گوینده القای مؤکد معنی «دیدن» است و برای بیان این مقصود به طریق دیدن (چشم) تصریح شده است.

در مثال مورد بحث فعل دیدن را می‌توان با قیدهای تأکید (البته، براستی و...) مؤکد کرد و گفت:

البته دیدم.

براستی دیدم.

حتماً دیدم.

فَيَسْجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. (حجر، ۳۰ و ص ۷۳).

أموات غَيْرُ أَحْيَاءٍ. (نحل، ۲۱).

فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ. (نحل، ۲۶).

فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ. (نحل، ۲۶).

تَعَمَّى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. (حج، ۴۶).

حشو تأکیدی هنگامی واقع می شود که مطلبی دور از انتظار و مستبعد باشد و حقیقتاً بیان آن نیازمند به تأکید باشد. ۱۸ در واقع حشو تأکیدی تنها در مناسب مقام واقع می شود و اگر در مناسب مقام نباشد، حشو قبیح است. مثلاً کسی که واقعه ای عجیب و دور از انتظار را می بیند، می گوید: «من با چشمم دیدم». در اینجا ذکر «با چشمم» حشو تأکیدی است. حال اگر کسی بگوید: «من هر روز با چشمم می بینم»، نه تنها حشو تأکیدی در سخنش واقع نشده، بلکه مرتکب حشو قبیح شده است.

مورد دیگر استعمال حشو تأکیدی آنجاست که کسی کاری بکند و سپس آن را انکار و یا از کرده اش پشیمان شود. مثلاً به کسی که چیزی نوشته و سپس آن را انکار می کند، گفته می شود: «خودت با دستهایت نوشتی». و یا اگر خودش پشیمان شود، مثلاً می گوید: «خودم با دستهایم نوشتم».

بنابراین نمی توان از پیش معین کرد که چه تعبیری مشتمل بر حشو تأکیدی است؛ بلکه باید حشو تأکیدی را در جمله تعیین کرد. مثلاً «به چشم دیدن» ممکن است در جمله ای حشو تأکیدی و در جمله ای دیگر حشو قبیح باشد. (مثالهای هر دو در فوق آمد).

از این پیش معین کردیم که مصداقهای حشو قبیح

۱۷. ر. ک: شریف مرتضی علی بن حسین موسوی علوی. انالی المرتضی (غرر الفوائد و درر القلائد). تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. (چاپ دوم: بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷). ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲. وی سه وجه برای «من فوقهم» در آیه «فخر علیهم السقف من فوقهم» گفته است.

۱۸. یحیی بن حمزه علوی در کتاب الطراز المتضمن لاسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز (تهران، مؤسسة النصر، ج ۲، ص ۲۳۵) می گوید: «مآیرد من الاطناب علی جهة الحقیقة و هذا کقولنا: رأته یعنی و قبضته بینی و وطنه بقدمی و ذقته بلسانی الی غیر ذلک من تعلیق هذه الافعال بما ذکرناه من الادوات. و قد یظن الظان ان التعلیق بهذه الالات انما هو لغو لا حاجة الیه، فان تلك الافعال لاتفعل الایها. و لیس الامر كما ظن، بل هذا انما یقال فی کل شیء یعظم مناله و یعز الوصول الیه. فینوی بذکر هذه الادوات علی جهة الاطناب دلالة علی نیله و ان حصوله غیر متعذر».

ثالثاً کلمه «خود» را همراه «دیدم» آورده است؛ حال آنکه دیدن جز از طریق خود ممکن نیست.

رایعاً کلمه «من» را همراه «دیدم» آورده است؛ حال آنکه معنی «دیدم» فقط از اول شخص مفرد سر می زند و نمی توان گفت «تو دیدم»، «او دیدم» و ...

خامساً «به چشم خویشتن دیدم» گفته است؛ حال آنکه با گفتن «چشم» نیازی به ذکر «خویشتن» نبوده است. زیرا کسی نمی تواند به چشم «دیگری» ببیند.

سادساً «به چشم ... دیدم» گفته است؛ حال آنکه دیدن جز از طریق «چشم» ممکن نیست.

همان گونه که می نگریم سعدی در این مصراع از شش حشو تأکیدی استفاده کرده است. اما بدون فایده نیست و فایده اش هم تأکید است.

نمونه دیگر را هم از سعدی می آوریم که اعجازگر در ایجاز است:

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر

چشمم که در سر است و روانم که در تن است

بدیهی است که چشم در سر و روان در تن است؛ اما سعدی با بیان این مطلب قصد تأکید داشته است. در شعر فوق، «که در سر است» و «که در تن است» حشو تأکیدی است و برای پرکردن وزن شعر نیامده است.

حشو تأکیدی در آثار بزرگان ادب فارسی و عربی و نیز در قرآن آمده است. آنچه در ذیل می آوریم نمونه هایی از حشو تأکیدی در قرآن است. البته وجوه دیگری برای نمونه های ذیل گفته اند که پرداختن به آنها بحث حاضر را درازدامن می کند. ۱۷ اینکه نمونه هایی از حشو تأکیدی در قرآن:

قَوِيلَ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ. (بقره، ۷۹):

قَوِيلَ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ. (بقره، ۷۹).

يَقُولُونَ يَا فَوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ. (آل عمران، ۱۶۷).

قَالُوا آمَنَّا يَا فَوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ. (مائده، ۴۱).

وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ. (انعام، ۲۸).

چیست. اما در مورد حشو تأکیدی نمی توان چنین کرد و از پیش معین کرد که مصداقهای آن چیست. تعیین حشو تأکیدی بستگی به جمله دارد و تنها در جمله می توان معین کرد که آیا فلان تعبیر شامل حشو تأکیدی است یا نه.

با توجه به آنچه گفته شد، برخی از تعبیرهایی را که ما در گذشته حشو قبیح دانستیم، اگر در جمله ای نیازمند به تأکید آورده شود، از حوزه حشو قبیح بیرون می آید و حشو تأکیدی شمرده می شود. به عنوان نمونه تعبیر «با پای پیاده» که در پیش گفتیم حشو قبیح است. اگر در مناسب مقام واقع شود، حشو تأکیدی شمرده می شود. مثلاً اگر کسی پیاده از تهران به مشهد برود که کاری است دور از انتظار و مستبعد می تواند بگوید: «من با پای پیاده از تهران به مشهد رفتم».

تطویل

تا اینجا سخن درباره حشو قبیح بود. اینک بایسته می آید به دو موضوع دیگر که در حول و حوش حشو قبیح است و آگاهی از آن لازم- پرداخته شود.

در کتابهای بلاغی فارسی کلمات مترادف، حشو قبیح شمرده شده است. مثلاً رشید و طواط و دیگران گفته اند در شعر ذیل کلمه نهان، با وجود کلمه مستر، حشو قبیح است: از بس که بار منت تو بر تنم نشست / در زیر منت تو نهان و مسترم. ۱۹ همچنین گفته اند در شعر ذیل کلمه فرق، با وجود کلمه سر، حشو قبیح است: ساقیا باده ده که رنج خمار / سر و فرق مرا به درد آورد. ۲۰

براین اساس یکی از دو کلمه مترادفی که در سخن آورده شود و نقش توضیحی نداشته باشد، حشو قبیح است. مثلاً اگر گفته شود علم و دانش، یکی از این دو کلمه حشو قبیح است و اگر گفته شود عقل و خرد، یکی از این دو کلمه حشو قبیح است و قس علی هذا. اما در کتابهای بلاغی عربی، مترادفات بی نقش در شمار حشو قبیح نیامده، بلکه به آن تطویل گفته شده است. ۲۱

تطویل عبارت است از آوردن دو کلمه مترادف که یکی از آنها - که نمی شود آن را تعیین کرد- زاید باشد. بنابراین هر تطویلی شامل کلمه زایدی است، اما نمی توان تعیین کرد کدام کلمه زاید است. مثال مشهوری که برای تطویل آورده اند کذب و مین در این شعر عدی بن عبادی است: وَ كَذَّبَت الْأَدِيمَ لِرَاهِشِيَه / وَ أَلْقَى قَوْلَهَا كَذِباً وَ مِيناً. ۲۲ شاهد در دو کلمه کذب و مین است، که هر دو به یک معنی است و یکی از آنها - که متعین نیست- زاید است و فایده ای هم در زیادت آن نیست.

به هر حال آنچه در کتابهای بلاغی عربی تطویل شمرده شده، در کتابهای بلاغی فارسی حشو قبیح دانسته شده است. با توجه به اینکه علوم بلاغی فارسی بر بنیاد علوم بلاغی عربی شکل گرفته و وابسته بدان است، بهتر است این تعبیرات را تطویل نامید. گذشته از اینکه در غیر این صورت باید گفت در آثار بزرگان ادب فارسی حشو قبیح زیاد آمده است.

تطویل - و به بیان روشتر کلمات مترادف بی نقش - در گذشته کمابیش رواج داشته و امروزه بسیار رایج است. آوردن کلمات مترادف در فارسی بیشتر از هنگامی رواج یافت که کلمه های عربی در فارسی رایج شد و نویسندگان در کنار کلمه های عربی معادل فارسی آن را برای توضیح می آوردند. اما بتدریج علت این کار فراموش شد و آوردن کلمه های مترادف بی نقش رواج یافت. ۲۳

امروزه کلمات مترادف در آثار نویسندگان سست نویسی بسیار رایج است؛ آن هم بدون آنکه نقش توضیحی یا تأکیدی داشته باشد و یا یکی از کلمات غریب باشد. مثلاً گفته می شود: سعی و کوشش، کذب و دروغ، نیکی و خوبی، پوشیده و پنهان، روشن و آشکار، علم و دانش، عسقل و خسر، ترس و بیم، رزق و روزی، پرهیز و خودداری، فکر و اندیشه و ...

ممکن است گفته شود اساساً دو کلمه مترادف وجود ندارد و همواره میان کلمات بظاهر مترادف اختلاف جزئی معنایی

۱۹. رشیدالدین و طواط. حدائق السحر فی دقائق الشعر. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. (کتابخانه ستانی و کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲). ص ۵۳.
 ۲۰. علی اکبر دهخدا. لغت نامه. (چاپ اول از دوره جدید: تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳). ج ۶، ص ۷۹۸۱، به نقل از مجمع التصانیع.
 ۲۱. ر. ک: سجدالدین تفتازانی. المطول فی شرح تلخیص المفتاح. (تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۴ ق). ص ۲۲۶، باب ثامن، چاپ سنگی؛ همو. مختصر المعانی. (چاپ اول: قم، دارالفکر، ۱۴۱۱). ص ۱۷۱، باب ثامن؛ جلال الدین محمد قزوینی خطیب. التلخیص فی علوم البلاغه. تصحیح و شرح عبدالرحمن برفوقی. (بدون مشخصات کتابشناختی). ص ۲۱۱؛ سید احمد هاشمی بک. جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البنیع. (مصر، ۱۳۵۸). ص ۲۳۶.
 ۲۲. رجوع به منابع فوق و صفحات یادشده شود.
 ۲۳. سیروس شمیس. معانی. (چاپ دوم: نشر نیرا، ۱۳۷۲). ص ۱۵۶.

وجود دارد. بفرض اینکه این سخن را یکسره بپذیریم، باز هم این اشکال باقی می ماند نویسندگانی که کلمات بظاهر مترادف را به کار می برند، به آن اختلاف جزئی معنایی که میان آنهاست توجه نمی کنند و آنها را به عنوان مترادف استعمال می کنند. همچنین عده ای از نویسندگان هم اساساً نمی دانند که میان همان کلمات مترادفی که به کار می برند اختلاف جزئی معنایی وجود دارد. مثلاً با اینکه میان کلمات اندوهناک و اندوهگین و غمگین اختلاف هست، اما اولاً عده ای از نویسندگان به اختلاف میان آنها توجه نمی کنند و آن را قصد نمی کنند و ثانیاً عده ای دیگر علم به اختلاف میان آنها ندارند.

افزون بر اینها، اینکه گفته شده اساساً دو کلمه مترادف وجود ندارد، دو کلمه در یک زبان است. ورنه میان لهجه های یک زبان و نیز میان زبانهای دنیا کلمات مترادف (معادل) وجود دارد. مانند علم و دانش، عقل و خرد، فکر و اندیشه و ... که در زبان عربی و فارسی مترادف هستند.

کوتاه سخن اینکه آن دسته از کلمات مترادف که در کتابهای بلاغی فارسی مصداق حشو قبیح شمرده شده، در واقع مصداق تطویل است. تطویل عبارت از کلمات مترادف بی نقشی است که زاید است و فایده ای در آن نیست.

حشو مفسد

برای سد ثغور و کامل شدن بحث حاضر ضرور است به گونه ای دیگر از حشو که آن را حشو مفسد می خوانند، پرداخته شود.

در کتابهای بلاغی عربی به دو گونه حشو اشاره شده است: حشو مفسد و حشو غیر مفسد. ۲۴ حشو قبیح، که تاکنون درباره آن سخن رفت، حشو غیر مفسد است. حشو دیگری هم هست که جنبه معنایی دارد و فاسدکننده معناست و لذا آن را حشو مفسد خوانده اند.

درباره حشو مفسد در کتابهای بلاغی فارسی سخن گفته نشده است و در کتابهای بلاغی عربی هم کم سخن گفته شده و اساساً امکان بسط سخن درباره آن نیست. زیرا حشو مفسد کم رواج دارد و شاید نتوان حتی ده مصداق برای آن در میان ادبیات یک ملت پیدا کرد. مضافاً اینکه مصداقهای آن را هم از پیش نمی توان مشخص کرد و بستگی به جمله دارد. بسا کلمه ای که در جمله ای حشو مفسد باشد و در جمله ای دیگر نباشد.

حشو مفسد آن است که خبری (گزاره ای) در جمله برای چند نهاد (مبتداً) آورده شد که درباره یک یا چند نهاد آن

درست نباشد. در این صورت آن نهاد (یا نهادها) را حشو مفسد می خوانند. مثلاً گفته شود: «تقوا و اخلاق و بخل موجب رستگاری انسان می شود». بدیهی است تقوا و اخلاق موجب رستگاری انسان می شود، اما بخل هرگز موجب رستگاری نمی شود؛ بلکه برعکس بخل انسان را از رستگاری دور می کند. در مثال فوق کلمه بخل حشو مفسد است. زیرا معنایی را که گوینده قصد کرده (موجبات رستگاری انسان) نسبت به بخل درست نیست و تنها نسبت به تقوا و اخلاق درست است. چون در جمله فوق کلمه بخل موجب فساد و انحراف معنی گردیده، حشو مفسد خوانده می شود.

مثال رایج حشو مفسد - که همواره از آن یاد می کنند - کلمه «آندی» (بخشش) در این شعر متنی است: «و لا فضل فیها للشجاعة و آندی / و صبر الفتی لولا لقاء شعوب. ۲۵ یعنی اگر ملاقات مرگ نبود آرزوی در دنیا برای شجاعت و بخشش و شکیبایی جوانمرد نبود. بدیهی است اگر مرگ نبود آرزوی برای شجاعت نبود. زیرا هرکس می دانست که نمی میرد و شجاعت پیشه می کرد. و بدیهی است اگر مرگ نبود آرزوی برای شکیبایی در برابر مصیبتها نبود. زیرا هرکس می دانست که به هر حال به سبب تغییر احوال و اوضاع همه مصیبتها پایان می پذیرد و یاد آن هم فراموش می شود. اما اگر مرگ نبود نه تنها بخشش بی ارزش نبود، بلکه بسیار ارزش داشت. زیرا هرکسی به این امید که در دنیا جاودانه است، بیشتر دلبستگی به مال پیدا می کرد و از ترس اینکه مبادا روزی نیازمند شود، بخشش نمی کرد و به جمع آوری مال برای روز مبادا می پرداخت. بنابراین با وجود نبودن مرگ، آرزوی برای شجاعت و شکیبایی نیست، اما برای بخشش هست. پس کلمه «آندی» (بخشش) در شعر فوق حشو مفسد است و موجب انحراف و فساد معنی گردیده است.

چکیده سخن اینکه حشو براساس یک تقسیم بندی بر دو قسم است: حشو غیر مفسد (حشو قبیح) و حشو مفسد.

۲۴. به منظور (ص ۲۲۶-۲۲۷) و مختصر (ص ۱۷۱) و تلخیص (ص ۲۱۱)،

که مشخصات آنها در فوق آمد، رجوع شود.

۲۵. رجوع به منابع فوق و صفحات یادشده شود.

چاره‌ای نباشد، اطناب همان حکم بلاغی را دارد، ولی اسهاب به هیچ رو ارزشی ندارد. ۲۷

ناگفته نماند نویسنده‌ای که کلمه‌ها را سبک و سنگین نمی‌کند و هر غث و سمینی را با سهل‌انگاری بر قلم جاری می‌سازد، در واقع به خواننده کتابش بی‌احترامی می‌کند و از ادب مصاحبت تین می‌زند. چنین نویسنده‌ای نباید انتظار داشته باشد که خواننده در برابر کلمه-کلمه کتابش توقف و در آنها تأمل کند. جزای سرسری نویسی، سرسری خوانی است. «کما تَدینُ تُدَانُ» ۲۸. به عبارت دیگر: «بدان پیمان‌ه‌ای که بپیمایید برای شما خواهند پیمود» ۲۹.

عیب سوم حشو قبیح این است که تأثیر سخن را کم می‌کند و از نفوذ آن می‌کاهد. به گفته رسای استاد احمد سمیعی:

حشو همان واژه‌ها و عبارتهای زاید و بی‌نقشی است که از چگالی سخن می‌کاهد و آن را پوک می‌سازد. شاخ و بال زاید دادن به کلام نافی اصل اقتصاد در زبان است و موجب ضعف کارایی آن می‌شود، زیرا ازدحام عناصر حشو ذهن خواننده را از توجه به لبّ سخن منحرف می‌دارد. ۳۰

سخن هرچه مختصرتر باشد، مؤثرتر و نافذتر است و بیشتر بر دل می‌نشیند و در خاطر می‌ماند. به بیان دیگر کلمات، مانند نور آفتاب، هرچه فشرده‌تر شود، بیشتر تأثیر می‌گذارد. همان گونه که اگر با ذره بین نور آفتاب را فشرده‌تر کنیم و به چیزی بتابانیم، تأثیر بیشتری بر آن می‌گذارد، اگر سخن را هم مختصر کنیم بیشتر تأثیر می‌گذارد. نقل است که به فرزدق گفتند: چرا شعر و سخنت را باختصار می‌گویی؟ گفت: زیرا در دلها بیشتر جا می‌گیرد و

۲۶. مهرداد مهرین. فن‌نویسندگی. (چاپ اول: تهران، انتشارات توسن، ۱۳۶۶). ص ۸۷.

۲۷. الفرق بین الاسهاب و الاطناب أن الاطناب هو بسط الكلام لتكثير الفائدة، و الاسهاب بسطه مع قلة الفائدة... و قال اهل البلاغة: الاطناب اذا لم يكن منه بد فهو ايجاز. ابوهلال عسکری. الفروق اللغوية. (قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۵۳). ص ۲۸.

۲۸. از احادیث مشهور رسول خدا-ص- که مَثَل شده است. رجوع شود به: ابومحمد حسن شعبة حرآنی. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم. تصحيح علی اکبر غفاری. ترجمه محمد باقر کمره‌ای. (تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۴۰۰). ص ۹.

۲۹. انجيل متى، باب هفتم، بند دوم؛ انجيل لوقا، باب ششم، بند سی و هشتم.

۳۰. احمد سمیعی. آیین نگارش. (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶). ص ۵۰.

حشو قبیح موجب قبح سخن و حشو مفسد موجب فساد سخن می‌گردد. به عبارت دیگر حشو قبیح موجب قبح صورت سخن می‌شود و مفسد معنی نیست؛ اما حشو مفسد موجب فساد معنی و انحراف آن می‌گردد.

قبح حشو قبیح

تا اینجا سخن در این بود که باید از حشو قبیح پرهیز کرد و فلان و فلان کلمه را استعمال نکرد. این همه توصیه به پرهیز از حشو قبیح ما را وامی‌دارد که -آندکی هم که شده- از قبح حشو قبیح سخن بگوییم... مدعی نگویید که سخن گفتن از قبح حشو قبیح خود حشو است و توضیح واضح. ما که عادت کرده‌ایم از عیب گناه و زشتی دروغ و قبح غیبت سخن بگوییم و بشنویم، این هم به روی آنها.

یک عیب حشو قبیح این است که موجب دگرگونی معنی می‌شود. مثلاً در تعبیر «جلوتر پیشدستی کردن»، اگر مقصود گوینده از آن پیشدستی کردن «یک» نفر باشد، تعبیر فوق بیانگر مقصود او، یعنی پیشدستی کردن «یک» نفر نیست، بلکه گویای این است که «عده‌ای» برای انجام کاری یا گرفتن چیزی پیشدستی کرده‌اند و از میان آنها یک نفر جلوتر از آنها که پیشدستی کرده‌اند، پیشدستی کرده است.

عیب دوم حشو قبیح این است که موجب درج و خرج کلمات زاید و بی‌فایده در نوشته می‌شود و آن را کم‌مایه می‌کند. نویسنده‌ای که در کلمات ریخت و پاش می‌کند، در واقع آب به نوشته اش می‌بندد و آن را از خاصیت می‌اندازد. در عصری که به سبب انفجار انتشارات، کتابها خلاصه و حتی خلاصه آنها هم خلاصه و لبّ اللباب می‌شود و دهها مجله چکیده نویسی در جهان منتشر می‌شود و اهل مطالعه رو به خواندن چکیده کتابها و مقالات کرده‌اند، چه جای این است که کلمات زاید و بی‌نقش را نقش کتابها کرد. شوپنهاور خوب گفته است: آنچه در نثر زاید است، فاسد است. ۲۶

باری حشو قبیح موجب درج کلمات زاید در نوشته و تطویل کلام و اسهاب می‌شود. اسهاب، بسط کلام با قلت فایده است و هیچگاه جایز نیست. حال آنکه اطناب، بسط کلام برای زیادتی فایده است. از این رو گفته‌اند اگر از اطناب

در محافل جولان بیشتری پیدا می‌کند. ۳۱ نظامی گنجوی گفته است:

سخن بسیار داری، اندکی کن
یکی را صد مکن، صد را یکی کن
سخن کم گوی تا بر کنار گیرند
که در بسیار، بد بسیار گیرند

مناسب است این موضوع را با ذکر مثالی روشتر کنیم. چنانکه می‌دانیم سعدی در نهایت اختصار گفته است: «اگر شبها همه قدر بودی شب قدر بی قدر بودی.» این سخن چندان نافذ و مؤثر است که هر کس با شنیدن آن به وجد می‌آید. حال این سخن را بدین گونه هم می‌توان گفت: «اگر در طول سال همه شبها شب قدر بود، در این صورت شب قدر دیگر قدر و ارزشی نداشت.» همان گونه که می‌نگریم هر دو جمله اشاره به یک موضوع دارد و مشتمل بر معنی واحدی است. با این تفاوت که جمله دوم تأثیر جمله اول را ندارد و شتونده را مشعوف نمی‌کند. دلیل آن هم روشن است: جمله اول در نهایت اختصار است و جمله دوم دراز و ورنه معنی یکی است، بی‌کم و زیاد.

یکی از دلایل اینکه در فارسی سخنان زیادی از سعدی صورت مثل و مثل گونه پیدا کرده و مردم آن را حفظ کرده‌اند، همین ویژگی اختصار و ایجاز آن است. ۳۲ این را هم بگوییم که ویژگی مثلها ایجاز آن است. همه مثلها، در همه زبانها، موجز است. و همین ایجاز امثال از مهمترین موجبات رواج آن است.

در پایان بد نیست برای نشان دادن تأثیر و نفوذ ایجاز، نمونه‌هایی از سخنان موجز را به دست دهیم:

صاحب بن عباد، وزیر معروف دیلمیان، بر آن شد قاضی منصوب خود را به سبب گرفتن رشوه برکنار کند. پس به او چنین نوشت: *أيتها القاضي بقم قد عزكناك فقم*. ۳۳
پس از کشته شدن ماکان کاکوی، اسکافی خبر مرگ او را این چنین به امیر نوح بن منصور سامانی رساند: *أما ماکان فصار كاسمه*. ۳۴

حاج میرزا علی انصاری از طرف ظل السلطان به شیوخ گردنکش خوزستان (و به قولی خوانین خراسان) چنین تلگراف کرد: به جای خود می‌نشینید یا از جای خود برخیزم. ۳۵

به شیخ بهائی گفتند: *قال الصدوق: إن النبي قد سبني*. او گفت: *سبني الصدوق*. ۳۶
امیرالمؤمنین علی -ع- به یکی از کارگزاران خویش

نامه‌ای نوشت و او را چنین اندرز داد: *إعمل بالحق أيوم لا يقضى فيه إلا بالحق*. ۳۷

دیگر سخن را کوتاه کنیم و یادآور شویم که چخوف می‌گفت:

ایجاز و اختصار هرگز به هیچ نوشته‌ای لطمه وارد نمی‌کند. یک مداد پاک کن بسیار بزرگ نمی‌تواند یک نقطه را بهتر از یک مداد پاک کن کوچک پاک کند. ۳۸



۳۱. غلامحسین رضا نژاد (نوشین). اصول علم بلاغت در زبان فارسی.

(چاپ اول: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۷). ص ۴۷۹.

۳۲. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی در کتاب *کافد زور: یادداشت‌هایی در ادب و تاریخ* (چاپ اول: تهران، انتشارات یزدان، ۱۳۶۳) با تأمل در گلستان آن دسته از سخنان سعدی را که صورت مثل و مثل گونه پیدا کرده و یا به حفظ و ضبط فارسی دانان درآمده، گردآورده است. (ص ۳۴-۱). هم ایشان در مقدمه *گلستان سعدی* (چاپ سوم: تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳) نوشته‌اند: «با یک نگاه به فهرست امثال و حکم گلستان، در پایان کتاب حاضر، بیش از چهارصد جمله و بیت می‌توان یافت که در زبان فارسی حکم مثل پیدا کرده، خاصه در زبان اهل ادب.» (ص ۲۸). همچنین مرحوم احمد بهمنیار در کتاب *داستان نامه بهمنیاری* (چاپ دوم: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹) در ضمن بحث از کلمات قصار گفته‌اند: «شیخ سعدی شیرازی در این باب [کلمات قصار] ید بیضا کرده چنانکه بسیاری از کلمات قصار فارسی از نظم و نثر اوست.» (ص ۴).

۳۳. احمد نظامی عروضی سمرقندی. چهارمقاله. تصحیح محمد قزوینی. (انتشارات جاویدان). ص ۴۴-۴۵، حکایت چهارم از مقاله اول.

۳۴. همان. ص ۴۳.

۳۵. جلال‌الدین همایی. معانی و بیان. به کوشش ماهدخت بانو همایی. (چاپ دوم: تهران، نشر هما، ۱۳۷۳). ص ۷۴.

۳۶. از افاضات شفاهی یکی از استادانم. مأخذ آن را نمی‌دانم.

۳۷. ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. (چاپ دوم: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷). ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۲۹، بخش *الحکم المنسوبة*.

۳۸. مهوش بهنام. «شیوه نویسنده‌گی چخوف و داستان کوتاه مظلوم». *کیهان فرهنگی*. (سال چهارم، شماره ۷، مهر ۱۳۶۶). ص ۴۳.